

نگاهی به زندگی عالم ربانی آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی

سید مهدی مسینی

درآمد

حوزه‌های علمیه، چراغ‌های فروزان و پر فروغی اند که در حرکت‌های ماندگار فردی و اجتماعی و در تحقق سیر به سمت مدینه فاضله و توسعه سنت نبوی و شریعت مصطفوی و پرورش افراد فاضل و فرهیخته و هدایت مردم، نقشی بسزا ایفا می‌کنند؛ لکن آنانی که بارزترند، درخشندگی ویژه‌ای دارند و نمود بیشتری پیدا می‌کنند.

درخشندگی حوزه‌های علمیه را می‌توان به حضور استادان میرز و فحولی از علما در رشته‌های گوناگون و کثرت طلاب و دین‌پژوهانی، مرتبط دانست که در انجمن درسی آن فرزندگان و بزرگان زانو بر زمین زنند و کسب فیض کنند و به تعبیری بنوشند تا بتوانند در آینده، آن را به صورتی گوارا به دیگران بنوشانند. هر حوزه‌ای که این برازندگی در آن، هویدا و بارز شود درجه یک محسوب گردد، دیگر حوزه‌ها در طول آن، قرار خواهند گرفت.

با توجه به این خصیصه می‌توان گفت که: در عصر حاضر، حوزه علمیه قم، برترین و کامل‌ترین و غنی‌ترین حوزه علمیه ایران و جهان به شمار می‌رود و پس از آن، حوزه علمیه مشهد است که این ویژگی در آن، نمایان است. طراوت و بالندگی حوزه علمیه مشهد و رشد و تعالی آن را می‌توان در دهه‌های اخیر، وامدار حضور بزرگان و اعظامی چون حضرات این آیات دانست: آقا بزرگ حکیم شهیدی، حاج فاضل خراسانی، معلم حقایق و حیانی، آیه



اللّه آقا میرزا مهدی اصفهانی، آیه الله حاج سید یونس اردبیلی، متأله قرآنی، شیخ مجتبی قزوینی خراسانی، مدرس بزرگ، حاج شیخ هاشم قزوینی، آیه الله، حاج سید محمد هادی میلانی، آیه الله، سید ابراهیم علم الهدی سبزواری، آیه الله، حاج میرزا علی آقا فلسفی، آیه الله، آقا میرزا جواد آقا تهرانی و دیگر آیات معظم و معزز دانست که موجبات رونق این حوزه گران سنگ را فراهم آوردند. فقیهان، مفسران و فیلسوفانی و متألهانی که جملگی سرمایه های مخزون و محفوظ آن دیار فرهنگی اند که به تبع این استوانه های علم و عمل، دانش آموختگان بسیاری به منظور تعلّم و تدرّس به آن مرکز «فقهی-تفسیری-معارفی» که در کنار ملجأ و ماوای شیعیان جهان، حضرت ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قرار دارد و خمیر مایه همه این برکات و خدمات است؛ سرازیر شدند.

مفسر و عالم جلیل القدر، اصولی فرهیخته، فقیه وارسته و متأله سالک آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، در زمره این فقیهان و مفسران و عالمان حوزه علمیه مشهد مقدس، به شمار می روند. ایشان در مدت اقامت ۵۶ ساله خود در مشهد مقدس، بین سال های ۱۳۱۲ - ۱۳۶۸ ش و پس از مدتی کوتاه از اقامت در مشهد، به حلقه درسی مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی درآمد و سپس خود، عهده دار کرسی تدریس در زمینه فقه، اصول، معارف و تفسیر، به مدت ۴۵ سال شد. در خصوص درس های تفسیر ایشان، گفتنی است که دو دوره تفسیر قرآن به سبکی خاص، تقریر کرده اند که بخشی از آن، همین مجموعه پیش روست و بخشی دیگر، کماکان به صورت دست نوشت، باقی مانده است. در این مقاله، تلاش می شود زوایایی از ویژگی های فردی و اجتماعی و حرکت فرهنگی آن استاد بزرگوار، در مشهد مقدس، بازگو شود. این مطلب را با عناوین: زندگی علمی، تألیفات، مشرب فکری و عملی، زندگی اخلاقی و معنوی، زندگی اجتماعی و سیاسی و عروج ملکوتی، به بحث خواهیم گذاشت.

یکم: زندگی علمی

الف - دوران تحصیل

آیه الله میرزا جواد تهرانی (ره) به سال ۱۲۸۳ ش، در خانواده ای اصیل و مذهبی، در تهران، متولد شد. پدر آن بزرگوار، مرحوم حاج محمدتقی، و برادر وی مرحوم حاج آقا

رضا شاهپوری از تجار متدین، متعهد و مورد اعتماد بازاریان بودند. مرحوم حاج آقا رضا، به انتخاب آیه‌الله العظمی بروجردی (ره)، تا پایان عمر، در سمّت سرپرستی مسجد اعظم قم، تلاشی مخلصانه کرد. آیه‌الله تهرانی (ره)، پس از تحصیل دوره ابتدایی و اخذ گواهی سیکل از مدرسه ثروت تهران، برای فراگیری علوم دینی، راهی قم شد و پس از چند سال سکونت در آن شهر و گذراندن مقدمات و بخشی از دروس سطح، به نجف اشرف رفت. در توقف دوساله در نجف، از محضر عالمانی همچون آیه‌الله حاج شیخ مرتضی طالقانی (ره) و آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی (ره) بهره‌های علمی و اخلاقی فراوان برد. لذا ایشان در درس شرح منظومه از مرحوم آملی، مکرر نقل می‌کرد و می‌فرمود: «ایشان، عالمی وارسته و دائم الذکر، و استاد فلسفه من در نجف بودند».

پس از اخذ نامه‌ای از مادر مکرمه‌اش، که وی را به مراجعت به تهران فرا خوانده بود و علی‌رغم تمایل شخصی به اقامت در نجف، [از آن جا که به گفته خود] چون «تحصیل علم را واجب و اطاعت امر مادر را اوجب» می‌دانست، به تهران بازگشت و پس از گذشت سه روز و مراسم ساده ازدواجی که قبلاً تدارک آن، دیده شده بود، ره‌سپار مشهد مقدس گردید. به سال ۱۳۱۲ ش، پس از پایان تحصیل دروس سطح در معیت مرحوم آیه‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی در حوزه درس خارج فقه و اصول و معارف آیه‌الله میرزا مهدی غروی اصفهانی (ره)، حاضر شد و تا پایان عمر استاد [نوزدهم ذی‌الحجه سال ۱۳۶۵ قمری مطابق با ۲۳ آبان ماه سال ۱۳۲۵] نزدیک به ده سال از محضر وی، مبانی اصولی آیه‌الله میرزای نایینی (ره) و فقه و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را فرا گرفت.

سال‌های ملازمت با مرحوم آیه‌الله میرزا مهدی، دوران شکل‌گیری شخصیت علمی و اخلاقی وی بود. معنویت مکتب استاد، چنان در او رسوخ کرده بود که تا پایان عمر در تبیین و ترویج مبانی و خط مشی اعتقادی ایشان، کوشش داشت؛ به گونه‌ای که وی در کتاب‌ها و درس‌های خویش، همواره به تفسیر و تبیین معارف، بر اساس آرا و اندیشه‌های استاد خود می‌پرداخت. آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، پس از نیل به مدارج عالی علوم متعارف حوزوی و کسب کمالات معنوی و اخلاقی، به تدریس و تألیف پرداخت و در انتخاب موضوع درس، همواره

۱. صاحب درالفوائد، تعلیقه بر شرح منظومه سبزواری.





به نیاز جامعه و مصلحت مسلمین و طلباب، عنایتی ویژه داشت. سالیانی دراز، درس خارج فقه و اصول می‌گفت و معارف را بر اساس آموخته‌های مکتب مرحوم میرزای اصفهانی، تدریس می‌کرد و به خواست طلباب، یکی دو دوره به تدریس انتقادی شرح منظومه سبزواری پرداخت و سپس به تفسیر قرآن، همت گماشت و دلیل آن را فقط اقتضای مصلحت می‌شمرد. محل تدریس ایشان، غالباً مدرس مدرسه میرزا جعفر و پس از بسته شدن مدرسه، مسجد حاج ملاحیدر بود.

ب - استادان

آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، از محضر این بزرگان، بهره علمی افزون تری برده است:

۱. آیه‌الله حاج شیخ مرتضی طالقانی (ره)؛

۲. آیه‌الله حاج شیخ محمد تقی آملی (ره)؛

۳. آیه‌الله میرزا مهدی غروی اصفهانی (ره)؛

۴. آیه‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی (ره)؛

۵. آیه‌الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (ره)؛

آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی، تحصیلات عالی و معارف الهی را از محضر میرزا مهدی اصفهانی آموخته و از لحاظ مشی علمی و سلوک معنوی، بسیار تحت تأثیر وی بود. به همین علت، آقای میرزا (ره) با تأثیر پذیری از ایشان، به نوعی تفکر گرایش یافت که از آن، به «مکتب تفکیک» یاد می‌شود.^۱

۱. در خصوص استاد گران سنگ، یعنی میرزا مهدی اصفهانی (ره) باید گفت: ایشان - که از دوازده سالگی در نجف برای تحصیل علم، رحل اقامت افکنده بود-، تحت تربیت آیه‌الله سید اسماعیل صدر در آمد و با بزرگانی چون سید احمد کربلایی و شیخ محمد صرامی و برخی دیگر، آشنا شده بود و اصول و فقه را از محضر آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی فرا می‌گرفت. ایشان پس از هجرت، حدود ۲۵ سال، به تدریس معارف و نقد مباحث فلسفی و عرفانی پرداخت و شاگردان بسیاری تحویل حوزه علمی داد که از جمله آنان، جناب میرزا جواد آقا تهرانی به شمار می‌رود.

آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی (ره)، در حوزه علمیه مشهد، موضوع درسی خود را بر اساس نوعی بینش بنا نهاد که از آن به «مکتب تفکیک» تعبیر می‌شود. به تبع مرحوم میرزا مهدی، شاگردان وی نیز به همین مکتب، گرایش یافتند و به تحصیل در حوزه معارف عقلی و الهی پرداختند.

میرزا جواد آقا (ره) نیز کاملاً از این مکتب، تأثیر پذیرفته بود. از این رو، به گونه‌ای که در پی می‌آید، مورد عنایت خاص آیه الله میرزا مهدی اصفهانی قرار گرفتند و بعد از رحلت استاد، ایشان نیز مروج و مدرس این مکتب شدند و راه استاد بزرگوار خود را ادامه دادند.

روز پنج‌شنبه‌ای که درس تمام شد، آقای صدرزاده - که زبان‌گویای دیگران هم بود -، عرضه داشت: آقا! هوا بسیار گرم شده است؛ مصلحت می‌دانید که درس را تعطیل بفرمایید؟ مرحوم میرزا فرمود: شما طلبه‌های کفوری هستید، این جان‌کنار گل‌ها نشسته‌اید و کفران نعمت می‌کنید، اگر فردا هم که به بیلاق مشهد مثل طرجه بروید و چند روزی بایستید، هوس جای دیگری می‌کنید. سپس فرمود: بدانید که از تعطیلی خبری نیست.

فردای آن روز تشریف آوردند، طلبه‌ها و شاگردان خصوصی استاد هم حاضر بودند. ایشان روش درس همیشگی را تغییر دادند و مرحوم میرزا جواد آقا را مخاطب خود قرار دادند و سپس مطالبی در اصول معارف و اعتقادات و مبدأ و معاد، فهرست‌وار، بیان کردند و در بین هر دو سه جمله و یا موضوعی می‌فرمودند: جواد آقا! من به شما می‌گویم، درس من دیگر تمام شد! شما باید بعد از من این حرف‌ها را به طلبه‌ها بگویید و طلبه‌ها را ارشاد نمایید! حدود یک ساعت، اجمالی از مفصلات را بیان نمودند و در هر دو سه دقیقه باز می‌فرمودند: جواد آقا! اینها را برای شما گفتم باید هدایت طلبان را بر عهده بگیرید!

درس که تمام شد، شاگردان همه متحیر بودند که چرا دیروز آقا فرمودند از تعطیلی خبری نیست و امروز فرمودند که درس من، تمام شد و دیگر درسی ندارم! شاید امر و فرمانی رسیده، یا اشاره‌ای از جایی شده است که از آینده خبر می‌دهد و تعطیلی مطلق درس خود را باز گو می‌کند؟! آری: تعطیلی تابستان تمام شد و درس‌های حوزه هم شروع گردید و استاد هم درس نگفتند، تا روزی که خبر غم انگیز سکتة ایشان و سپس ارتحال به سوی یار و محبوب دلش، در مشهد پخش شد.^۱



ج - تدریس و شاگردان

مرحوم میرزا(ره)، پس از نیل به مدارج عالیة علوم متعارف حوزه و کسب کمالات معنوی و اخلاقی، حدود پنجاه سال در حوزه علمیه مشهد، به تدریس و تألیف، تفسیر و معارف و خارج فقه و اصول، همت گماشت.

ایشان، در ایراد مطالب، بسیار مراقب بود که از احترام بزرگان علمی و دینی کاسته نشود و اهانت به آنان را گناهی کبیره می شمرد. نقل می فرمود که: «کسی کتاب وسیلة النجاة آية الله اصفهانی(ره) را از روی استهزا و بی احترامی، به کناری پرت کرده و همان لحظه، نعمت زبان از وی گرفته شده بود». در نقد آرای دیگران، به علت پرهیز از تنزل مقام ایشان، نام شخص را به میان نمی آورد و اگر ناخواسته بر زبانش جاری می شد، نخست او را به بزرگی و عظمت علمی می ستود و علو مقامش را متذکر می شد؛ سپس در نهایت ادب و تواضع، به نقد نظر وی می پرداخت. چنان که یک بار نام صاحب جواهر(ره) را بر زبان آورد، ابتدا به ستایش و تمجید مقام ایشان پرداخت و لختی از خدمات علمی و ارزش کتاب بی نظیرش، جواهر الکلام، سخن راند؛ آن گاه نقد خود را ناشی از نفهمیدن سخن وی دانست و برای درک آن از شاگردان مدد خواست. اگر از رأی و نظر خود، عدول می کرد یا در بحث و گفت و گو مجاب می شد، با شجاعت و صراحت می فرمود: من اشتباه کردم یا غلط گفتم.^۱

حرمت شاگردان حلقه درس خود را نیک پاس می داشت. گاه که فردی از شاگردان، پرسشی بی جا می کرد و حاضران را به خنده وا می داشت، برای آن که او را از شرمندگی درآورد، سخن وی را به وجهی مقبول تعبیر و تأویل می کرد. آن گاه پاسخی درخور بیان می فرمود. چنین بود که حوزه درسش حلقه انس و محبت شده بود.^۲

عمر با برکت آية الله میرزا جواد آقا(ره) و حضور بیش از نیم قرن اقامت وی در مشهد مقدس و احراز کرسی استادی و مقام علمی آن مرد وارسته و بزرگ، سبب شد که چهره های

۱. مجله مشکوة، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۶۸.

۲. همان، ص ۱۶۵-۱۶۶.



درخشانی در زمینه‌های گوناگون پرورش یابند. راه یافتگان به محضر ایشان، عالمان، مدرّسان، طلباب فاضل آن روزگار و برخی از مردم فرهیخته بودند که اکنون در علم و عمل و شخصیت روحی و آثار مکتوب، مراتب ستوده گوناگونی دارند.

و اینک به شرح زیر، اسامی برخی از تربیت یافتگان مکتب علمی و عملی و مستفیدان از محضر میرزا را بدون در نظر گرفتن ترتیبی خاص و بدون ذکر القاب و عناوین علمی و اجتماعی، می‌آوریم:

۱. شیخ محمد عبّایی خراسانی، ۲. شیخ علی اکبر الهی خراسانی، ۳. دکتر محمدباقر نوراللّه‌یان، ۴. دکتر مهدی رکنی، ۵. شیخ حسین خزاعی، ۶. شهید دکتر قاسم صادقی، ۷. انصاری راد (نیشابوری)، ۸. شیخ علی اکبر عطایی خراسانی، ۹. شیخ محمدرضا دهشت، ۱۰. شیخ محمد مروارید، ۱۱. شیخ مهدی مروارید، ۱۲. شیخ هادی عبدخدایی، ۱۳. حاجی واله، ۱۴. رمضانعلی شاکری، ۱۵. شیخ ابوالقاسم صراف زاده، ۱۶. غرویان، ۱۷. شیخ مسلم حائری، ۱۸. علی اکبر تهرانی، ۱۹. شیخ عبّاس حجتی، ۲۰. مرکبی، ۲۱. شیخ عبّاس نورانی، ۲۲. مروی، ۲۳. غلام رضا رادمرد، ۲۴. باقر معینی، ۲۵. صاحب الزمانی، ۲۶. حاج علی امیرپور، ۲۷. غلامرضا قدسی، ۲۸. محمد خادم، ۲۹. حبیب الله مهمان‌نواز و دیگران.

د- روش تدریس

۱- فقه و اصول:

آیة الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، در باره فقه و اصول، زحماتی فراوان کشیده بودند. زمانی که به اصرار جمعی از دوستان وارد تدریس درس خارج شدند، ابتدائاً یک دوره اصول لازم، از بحث الفاظ تا اصول عملیه و قواعد متداوله بین فقها را به صورتی منقح و روان و تا حدی مختصر، بحث نمودند و فرمودند: تفصیل اینها - ان شاء الله - در خلال بحث‌های فقهی و هر جا که لازم باشد، گفته خواهد شد.

ایشان در ورود و خروج به بحث، سبکی ویژه داشتند. در هر بابی از فقه که وارد می‌شدند، جزواتی را که قبلاً تهیه نموده بودند، با خود می‌آوردند. هر مسئله‌ای را که





عنوان می نمودند، ابتدا دیدگاه‌های فقهای گذشته و احیاناً فقهای عصر و ادله آنان را ذکر می فرمودند و پس از قرائت روایات باب، به تقریر و توجیه ادله آنان می پرداختند و نتایج حاصله و فتاوی آنان را ذکر می کردند و دو باره به سر مطلب باز می گشتند و به سبک خاص خود، وارد بحث می شدند. چنانچه مخالفتی با آنان داشتند، اشکالات خود را با کمال تأدب و احترام ذکر می نمودند و می فرمودند: نظر من این است، اگر چه بنده اهل فتوا نیستم.

ایشان با این که در مشی بحث‌های فقهی، تابع فقها و مجتهدان بودند و فقه به اصطلاح جواهری را دنبال می کردند و این سبک را به درجاتی بر نظریات اخباریین ترجیح می دادند؛ بلکه نظر اصولیین را صحیح می دانستند ولی تا حدّ ممکن از ورود به بعضی بحث‌های اصولی که مُملّ و متلف وقت بود، پرهیز می نمودند. از سوی دیگر، مانند بعضی اخباریین، به هر خبری اتکا نمی کردند؛ بلکه اخبار وارد باب را با کتاب و احیاناً دلیل عقلی و یا سنت قطعی می سنجیدند و سپس به آنها عمل می کردند. در جمع بین روایات به ظاهر متعارض «از نظر عام و خاص، مطلق و مقید، نص و ظاهر، ناسخ و منسوخ و غیره» روش فقهای اصولی را می پیمودند و از طرفی خود را درگیر اصطلاحات مدونه در تقسیم روایات «مانند صحیح، صحیح اعلائی، موثق، معتبر، حسن، مسند، مرسل، مرفوع و جز آن» نمی نمودند؛ بلکه قوت و ضعف هر روایتی را بدون آن عناوین، از طرق دیگر و عمل فقها، خصوصاً قدمای اصحاب می سنجیدند و خلاصه اگر روایتی مورد وثوق بود ولو به قرائن خارجیه، مانند «عمل اصحاب» اخذ می نمودند و الاّ اخذ نمی کردند ولو از نظر اصطلاح، روایت صحیح باشد.

مرحوم میرزا(ره)، در بحث تعارض روایات، دقت کافی به کار می بردند و می فرمودند: ائمه معصومین علیهم الصلوٰة و السلام، در راه تربیت و هدایت‌های عملی مردم، به انحاء گوناگون سخن می گفتند. گاهی حکمی را برای فردی به نحو عام و مطلق، بیان می نمودند و همان حکم را برای فرد دیگر، به نحوی خاص و مقرون به شرط، بیان می فرمودند. گاهی نسبت به فردی یا در مقطعی خاص، تأکید بر عمل داشتند و فرد دیگری را در توسعه می گذاشتند که این گونه تعارضات ظاهری، روش تربیتی هر مرتبی حکیم در خصوص

افراد تحت تربیت وی خواهد بود؛ لذا بر هر فقیه مستنبط، لازم است که در جمع بین روایات به کلیه جوانب گفته‌های هدایتگرانه هادیان راه، توجه نماید و در مقام استنباط حکمی برای عموم مردم، مقاصد صاحب شریعت را، به نحوی کامل درک کند و سپس به آنان نسبت دهد، که این دقت در کیفیت تفقه، وادی بسیار عمیقی است تا هر خبری را به اسم تعارض، رد نمایند.^۱



۲- فلسفه و حکمت

آیه‌الله آقا میرزا جواد تهرانی (ره)، نه فقط از نظر علمی، فقهی کامل و فردی اصولی و توانا بودند؛ بلکه از نظر فلسفه و حکمت نیز، مدارجی را پیموده بودند. ایشان، فلسفه و حکمت را پیش استادان صاحب نام و اهل فن آموخته و خود تدریس می نمودند. حدوداً دو دوره منظومه را تدریس کردند. درس منظومه ایشان همراه با نقدهایی بود که از دیدگاه خود بر مباحث فیلسوفان داشتند. ایشان، بارها در درس شرح منظومه، از مرحوم آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی نقل قول می کرد و می فرمود: «ایشان، عالمی وارسته و دائم الذکر و استاد فلسفه من، در نجف بودند».^۲

۳- معارف اسلامی

مرحوم میرزا (ره)، یک دوره معارف اسلامی را بر طبق مرام اهل بیت (ع)، از مبدأ تا معاد، بحث کردند و فضیله‌های حوزه را از سرچشمه زلال و گوارای معارف اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، سیراب نمودند. ایشان در مباحث استدلالی، وارد اصطلاحات بغرنج و پریچ و تاب نمی شدند؛ بلکه سعی در پیمودن طریقی می کردند که با فطرت‌های سالم و دست نخورده و وجدان‌های پاک، هماهنگ باشد و هر متعلم طالب فیض، آن را به نیکی بفهمد و بپذیرد.

وی در بحث قضا و قدر و جبر و اختیار و مبحث بداء و علم و مشیت، بیشترین عنایت را به کار می بردند و می فرمودند: اگر کسی به عمق این معارف برسد روح بندگی و عبودیت

۱. جلوه‌های ربانی، ۱۱۸.

۲. مقاله مجاهدی بی نشان شخصیت‌های نامور؛ ج ۳.



او به سرحد کمال خواهد رسید. استاد بزرگوار در این بحث‌ها، غالباً از استاد خود آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی (ره) یاد می‌نمودند و از آن بزرگوار، سپاس‌گزاری و تشکر می‌کردند. مخصوصاً در بحث علم و مشیت الهی، خود را مرهون هدایت‌های ایشان می‌دانستند و گاهی هم با ارتباط با روح متوجه آن بزرگوار، راهنمایی‌هایی می‌گرفتند.

به یاد دارم پس از گفتن یک دوره درس معارف، به بابی رسیده بودند که از شامخ‌ترین و عالی‌ترین معارف دین در باره خداشناسی محسوب می‌شد؛ فرمودند: «فردا ان شاء الله تعالی به حول و قوه الهی، وارد آن باب خواهیم شد. ولی فردا که همه تشنگان چشمه حقیقت، در انتظار نشسته بودند، ایشان تشریف آوردند و در جایگاه تدریس قرار گرفتند، نگاهی به افراد حاضر کردند و بر خلاف انتظار، بحث دیگری شروع فرمودند! افراد حاضر، همه از روی تعجب به یکدیگر نگاه می‌کردند. ولی کسی سؤالی نمی‌نمود. تا این که درس، به پایان رسید و افراد، متفرق شدند. بنده با دو سه تن، که بیشتر رویمان با استاد باز بود، ایستادیم. پس از خلوت شدن مجلس، ایشان فرمودند: دیشب در عالم رؤیا عین همین جلسه با همین افراد تشکیل شد! تا خواستم آن مطلب موعود را شروع کنم، ناگهان دیدم که آقا میرزا مهدی اصفهانی (ره)، از پشت سر جمعیت، ظاهر شدند و با دست خود، اشاره نمودند که: «نه نه، هنوز وقت آن، نرسیده است» و از نظر غایب شدند؛ من هم از خواب بیدار شدم! سپس فرمودند: شما خود را مهیا کنید و دعا نمایید، هر وقت منع بر طرف شد، به آن مطلب می‌پردازیم. از این جریان، یک سال گذشت. بعضی از شاگردان متحوّل و بعضی رفته بودند، که مانع بر طرف شد و استاد، بحث آن مطلب را شروع نمودند. ایشان به گونه خاصی، چکیده مبحث را در صفحاتی مکتوب نموده بودند و همان نوشته‌ها را با تأثیری برای ما می‌خواندند و هدایت افراد را به خداوند متعال واگذار نمودند، تا موضوع بحث را - که از رفیع‌ترین بحث‌های توحیدی به شمار می‌رفت -، با رمز و اشاره و نشیب و فرازهای معنوی، به اتمام رساندند.^۱

۱. جلوه‌های ربانی در حالات آیه‌الله میرزا جواد تهرانی، ص ۱۱۸-۱۲۴.

۴- تفسیر قرآن کریم

آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی نزدیک به دو دوره تفسیر کامل قرآن کریم را برای شیفتگان به معارف و آیات قرآنی تدریس فرمودند. سادگی و بی پیرایگی ایشان در بیان مطالب آن چنان بود که تفسیرش برای همه مفید و قابل درک بود. سعه صدر و گشاده رویی او، به راستی دیدنی بود و دل پذیر. در این درس شریف، برخی دانشگاهیان و نیز بازاریان فهیم، طلب و علمای حوزه علمیه شرکت می کردند. رفتار محبت آمیز ایشان در برخورد با آنان، نشان از رحمت واسع الهی و اسلامی ای داشت که در وجود شریف ایشان، ظهور و بروز یافته بود. بسیاری از شرکت کنندگان، فرموده های میرزا را می نوشتند و برای خود به غنیمت نگاه می داشتند و برخی با عنایت و حضور منظم، کمال کوشش را داشتند تا تقریری کامل از این درس تهیه کنند؛ از آن جمله، دانشمند فرهیخته جناب آقای دکتر نوراللهیان بود که با حضور مداوم خود توانستند همه ره نموده های استاد بزرگوار را مکتوب کنند و می توان گفت: اکنون فقط تقریر کامل باقی مانده از درس های استاد، همین تقریر است که دو جلد آن را فرا روی خود دارید.

شایان یادآوری است که روش تفسیری استاد بزرگوار و ویژگی های آن و نیز مشخصات این درس تفسیر در مقاله ای به قلم استاد جناب آقای محمد عبداللهیان جداگانه آمده است، که برای پی بردن به نکات و ظرایف و لطایف تفسیر استاد، به آن مراجعه خواهید کرد.

۵- اخلاق

از اهداف بلند حوزه های علمیه، پرورش و ساختن طلب علم دینی بر اساس معارف و ارزش های قرآن کریم است، که همواره استادان حوزه سعی داشته اند تا با برگزاری محافل و مجالس درس اخلاق و تذکرات معنوی، افراد را با وظایف خود در سیر و سلوک الی الله و معاشرت با مردم آشنا سازند.

کسانی می توانند به تدریس این درس بپردازند که خود ساخته شده باشند و با زبان گویا و با روحیه ای معنوی و الهی خویش، دیگران را بیدار سازند. این است که ضرورت درس اخلاق در حوزه ها محرز است. متأسفانه این درس با اهمیت، گاهی مورد اعتنایی بایسته





قرار نمی گیرد.

آن گاه که درس اخلاق در حوزه‌ها تعطیل شود و طلباب، مربی و استادی موعظه‌گر و بیداری آفرین نداشته باشند، زمانی است که حوزه‌ها راه افول می‌پیمایند و دیگر به محصولات آن، امید چندانی نمی‌رود. به این جهت است که می‌بینیم آیه‌الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، در عین اشتغالات بسیار، مراجعات و درس و بحث، آن گاه که از ایشان می‌خواهند که درس اخلاق را برای طلباب، تدریس بفرمایند، با کمال تواضع می‌پذیرد و می‌فرماید: مطالبی برای خود خواهم گفت؛ شاید برای آنان نیز مفید واقع شود. سپس آن درس را در مدرسه نواب، شروع کردند و طلباب حوزه علمیه مشهد، به نحوی شایسته، استقبال و اجتماع کردند و از بیانات ایشان، بهره‌مند گشتند.

از این رو بود که استاد یکی از درس‌هایی را که در حوزه علمیه مشهد، تدریس می‌کردند و ضرورت آن را برای طلباب بیان می‌نمودند، همین درس اخلاق اسلامی بود که آن را با بیانی مؤثر، برای استفاده انبوه شیفتگان، بیان می‌کردند. این درس، چنان تأثیری در افراد داشت که مدتها اثر آن در جان و قلب شنوندگان، باقی می‌ماند و شاید برخی هم در طول یک عمر، با آن مواظب، از خواب غفلت بیدار می‌شدند و راه رستگاری در پیش می‌گرفتند. استاد در باب اخلاق نیز، کتابی بسیار جالب تألیف کردند، به این منظور که همگان بتوانند از اخلاق اسلامی آگاه شوند و خود را مطابق آن بسازند.

دوم - تألیفات

با التفات به تألیفات علمی و مفیدی که از ایشان به یادگار مانده است، نکاتی شایان ذکر است:

۱. مرحوم میرزا در تألیفات خود و درس‌هایی که شروع می‌کردند، نیاز و اقتضای زمان را در نظر می‌گرفتند و در تألیف و نگاشتن کتاب، به وظیفه دینی و مسئولیت شرعی و اجتماعی متکی بودند؛ نه این که بر اساس تمایلات ذهنی، یا صرفاً به جهت عرضه معلومات خود باشد و مثلاً از روی علاقه به تحقیق، تألیفی انجام داده باشند. مهم‌ترین وظیفه هر عالم دینی، آگاهی و پاسخ به شبهات و اشکالاتی در عرصه دین در زمان خود است که

چه بسا مردم را گمراه سازد. لذا تألیفات ایشان از چنین ویژگی، بهره‌مند بوده است.

۲. تألیفات ایشان، نوعاً در وهله اول در محفل درسی برای مشتاقان القا می‌شد و پس از طرح آن و گفت و گو درباره آن، وقتی به مرحله اتقان می‌رسید، به صورت کتاب تألیف می‌شد و در اختیار همگان قرار می‌گرفت.



۳. ایشان معمولاً پرهیز داشت از اینکه نام و عنوان او به طور کامل و احترام آمیز، بر روی کتاب نوشته شود؛ از این رو، مشخصات خود را بر روی جلد نمی‌نوشت، بلکه به عبارت: تألیف «ج- زارع» یا «ج» یا «جواد» و این اواخر «جواد تهرانی» اکتفا می‌کرد. وقتی از ایشان سؤال می‌شد، نام فامیلی شما که زارع نیست، چرا بر روی جلد کتابتان نوشته‌اید: تألیف «ج- زارع»؟ فرمود: معنی لغوی «زارع» را قصد کردم، چه: «الذتیا مزرعة الآخرة»^۱ و ما در این دنیا زارع هستیم.

آری؛ مرحوم میرزا دنیای ناپایدار را- در پرتو احادیث-، کشتزاری می‌دید و خویشتن را برزگری که نیک می‌کارد، تا نیک بدرود. بدین سان، این مرد وارسته، از هر نام و نشان و شهرتی گریز داشت.^۲

آثار چاپ شده ایشان، به این شرح است:

۱. فلسفه بشری و اسلامی: در بیان و رد مبانی فلسفه کمونیسم و ماتریالیسم؛
۲. عارف و صوفی چه می‌گویند؟ در بیان مبادی و اصول تصوف و عرفان و رد آن؛
۳. میزان الطالب: دو جلد، که شامل مباحث کلامی بر اساس قرآن و عترت است؛
۴. آیین زندگی و درس‌های اخلاق اسلامی: در بیان اخلاق اسلامی بر اساس آیات و روایات؛
۵. بهائیت چه می‌گوید؟ در رد فرقه ضالّه بهائیت؛
۶. بررسی در پیرامون اسلام: در رد نظریات احمد کسروی؛

۱. شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. مجله مشکوة، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۶۹.

سوم - مشرب فکری و علمی

آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی، در مکتب و حوزه درسی آیه الله میرزا مهدی اصفهانی، پرورش یافته بود که آن مکتب، بر اساس بینش مکتب تفکیک، شاگردان بسیاری پرورده بود. از این رو، استاد از این مکتب، متأثر و مروج و ادامه دهنده راه میرزا مهدی اصفهانی بود.



در این مقام، مناسب است اشاره ای به معنا و مفهوم «مکتب تفکیک» بنماییم. مبدع اصطلاح «مکتب تفکیک»، نویسنده اندیشه ور و فرهیخته، استاد علامه محمد رضا حکیمی است. ایشان مکتب تفکیک را چنین تعریف کرده است:

تفکیک در لغت، به معنای جداسازی است [چیزی را از چیز دیگر جدا کردن] و ناب سازی چیزی و خالص کردن آن و مکتب تفکیک، مکتب جداسازی سه راه و روش معرفت و سه مکتب شناختی در تاریخ شناخت ها و تأملات و تفکرات انسانی است؛ یعنی: راه و روش قرآن، راه و روش فلسفه و راه و روش عرفان.

و هدف این مکتب، ناب سازی و خالص مانی شناخت های قرآنی و سَره فهمی این شناخت ها و معارف است، به دور از تأویل و مزج با افکار و نحله ها و برکنار از تفسیر و رأی و تطبیق؛ تا حقایق وحی و اصول علم صحیح، مصون بماند و با داده های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد و مشوب نگردد.

البته همان گونه که استاد حکیمی نیز اشاره کرده است، اصحاب مکتب تفکیک، به هیچ وجه، منکر فلسفه اسلامی یا عرفان اسلامی نیستند؛ بلکه آنان می گویند که «فلسفه و عرفان اسلامی چیزی از سنخ تمدن اسلامی است؛ یعنی نشأت یافته از میراث سرزمین های غیر اسلامی و قبل از اسلامی، و البته پرورش یافته و رنگ پذیرفته در دنیای اسلام و پالوده گشته در ذهن نیرومند اندیشه ورزان فیلسوف یا عارفان مسلمان.»

لذا این مکتب، خود را موظف به جداسازی معارف اصیل وحیانی و الهی از غیر آن، در کلیه حوزه های فکری و نحله های عقیدتی می داند. از این رو، حتی فلسفه و عرفان اسلامی را هم مصون از این التقاط ها نمی داند؛ بلکه ضمن احترام به عقاید و آرای عارفان و حکیمان اسلامی، معتقد است که باید این افکار، از هر اندیشه ای که رنگی غیر دینی و الهی

دارد، تصفیه شود.

«مکتب تفکیک»، با چنین مشی وحی مدارانه، سعی در پرورش عقلی و فکری شاگردان خود دارد؛ اما این که آیا عقاید و روش بنیان گذاران و پیروان این مکتب، خود نیز از خطای بشری بر کنار است یا خیر، بحثی است بسیار فراخ که اندیشه ورزان را به چالش و تعامل با خود فرا می خواند، اما بر اساس صلاحیت و فهم مبانی و انصاف علمی.

مرحوم میرزا، به تبع استاد خود میرزا مهدی اصفهانی (ره)، برای شناخت خداوند، سه مرحله کامل قائل بودند: مرحله اول: معرفت بالفطرة؛ مرحله دوم: معرفت بالآیات؛ مرحله سوم: معرفت بالذات.

۱. معرفت بالفطرة: آن است که انسان، با تأمل در خویش و اندکی تعقل، به آسانی خدا را می یابد؛ به ویژه به هنگام اضطرار که آیات ۷۶ سوره اسراء و ۵۶ سوره عنکبوت، بر آن، دلالت دارند. این معرفت را مرحوم میرزا ریشه دار و مطابق با روایات، بسیار می داند.

۲. معرفت بالآیات: مرحله ای است که دقت در خلاق و تکوینیات و تفکر در آیات آفاقی و انفسی، انسان را به سوی خدا می خواند. مرحوم میرزا در این بخش، به آیات قرآن، عنایتی ویژه داشت و آیات قرآن را تجلی جمال و جلال الهی می دانست.

۳. مرحله معرفت بالذات که مرحوم میرزا آن را معرفت حقیقیه می نامید. این معرفت کامل ترین و بالاترین معرفت است که خداوند، هر بنده ای را که لایق ببیند، به مقدار مصلحت، جلوه خویش را به وی می نمایاند. اما شرط آن، در نظر مرحوم میرزا دو چیز بود: یکی استغفار از گناهان کوچک و بزرگ، که اثرش حفظ انسان از گناهان است؛

دومی تسبیح و تقدیس پروردگار، تا حجاب تشبیه که بزرگ ترین حجاب هاست، از بین برود. بعد از رفع این حجاب، مورد عنایت واقع می شوی، معرفت بالذات، به تو داده می شود. البته مرحوم میرزا همه کمالات و فیوضاتی را که در عالم ماده است پرتو ذات خدای سبحان می دانست، اما بین خداوند و خلق در قوس صعود و نزول جهت کسب این کمالات و صعود آنها وسایطی را لازم می دید و آن وسایط را همان ارواح مقدس معصومین علیهم السلام می دانست و باور داشت.



نمونه‌هایی از دیدگاه‌های تفکیکی مرحوم میرزا

اینک فهرستی به حسب انظار بزرگان مکتب تفکیک، از موارد جدایی عقاید مستفاد از مکتب وحی، با آنچه در مکاتب فلسفی و عرفانی مصطلح رایج است، مطرح می‌شود تا پژوهشگران فهیم، با دقت بیشتری مطالب را بررسی نمایند.

۱. مسئله نسبت حضرت حق متعال و کائنات: در مکتب وحی، خداوند متعال با کائنات، بینونت دارد و در عرفان ابن عربی عینیت و در فلسفه «حکمت متعالیه»، میان خداوند متعال و کائنات، در حقیقت وجود سنخیت و اشتراک برقرار است.

۲. مسئله فاعلیت خداوند در مکتب وحی: حضرت حق، فاعل مختار است و هیچ نوع سببی از داخل یا خارج برای خداوند متعال، شایسته تصور نیست. اما در عرفان و فلسفه از خارج، موجبی برای حضرت حق نیست؛ ولی چون علت تامه اصطلاحی است، فعل از او به نحو وجوب، صادر خواهد شد.

۳. مسئله علم و اراده خداوند سبحان: در مکتب وحی، علم و اراده، غیر یکدیگرند و علم از صفات ذات و اراده از صفات فعل است؛ ولی این دو مقوله، در عرفان و فلسفه یکی است.

۴. مسئله حدوث و قدم: در مکتب وحی، همه موجودات و عوالم غیر از ذات مقدس حق، حادث حقیقی است، یعنی مسبوق به عدم و دارای ابتدا و آغاز است؛ اما در فلسفه، ما سوی الله (به استثنای حوادث یومیه) قدیم بالغیر و حادث بالذات و در عرفان، همه موجودات، تطوّر و تشان خداوند است.

۵. مسئله معاد: در مکتب وحی، در عالم بعد از این عالم (قیامت)، عذاب جمعی و خلود در آتش، برای معاندان تصریح شده است لیکن در حکمت متعالیه (فلسفه صدرایی) در جهنّم و دوزخ عذاب هست، اما خلود شخصی برای کسی نیست؛ خلود نوعی است و در عرفان، عذاب تبدیل به عذب و شیرین خواهد شد!

باید توجه داشت که مسائل علمی و بسیاری دیگر، در کتب علمای تفکیک آمده است، که با همان مسائل در نزد عرفا و فلاسفه اختلاف فاحش و جوهری دارد، از جمله رجوع شود به فرقهای بنیادین، در ۸ مسئله، از مسائل توحید، در جلد اول کتاب مهم «بیان



الفرقان» تألیف متأله قرآنی و ناقد فلسفی بصیر، حضرت آیه الله، شیخ قزوینی خراسانی (۱۳۸۶ ش). نیز اطلاع از فرق وحی و نبوت، در تعالیم و حیانی، با نظر فلاسفه و عرفا، در این باره رجوع شود، به جلد دوم «بیان الفرقان»، چنانکه فرقه‌های اساس که معاد قرآنی با معاد فلسفی و عرفانی، در جلد سوم کتاب «بیان الفرقان» بتفصیل آمده است. بنابراین اگر کسی به این مطلب تفوه کند، که علمای تفکیک نیز همان مطالب فلسفه و عرفان را بصورتی دیگر گفته‌اند، این سخن حاکی است از نهایت بی اطلاعی از مبانی تفکیک و مسائل فلسفی و عرفانی... (اگر نگوییم ضعف ادراک، یا بداعتی یگر در کار است).

چهارم - زندگی اخلاقی و معنوی

آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی به اتفاق، از کسانی بود که خود را از تبعیت از هوا و هوس رها نموده و به حقیقت و مقام توبه و بندگی خداوند رسیده بود. دیدن ایشان، انسان را به یاد خدا و آخرت می انداخت. ایشان، رفتاری خدایی داشتند و در همه حال، خدا در زندگی ایشان، حاضر بود. این مراقبت دائم، ظرف سال‌های متمادی، از ایشان، شخصیتی ممتاز و سرآمد ساخته بود که همگان به ایشان اعتقاد داشتند و ایشان را سرمشق و الگویی مناسب برای رفتار خود و دیگران می دانستند.

مطالب و خاطراتی از ارادتمندان به این مرد بزرگ و شریف آورده می شود که در این مطالب، کمالات معنوی و فضایل اخلاقی ایشان در معاشرت با مردم و نیز زهد و تقوا و دنیاگریزی آن بزرگوار، آشکار است. باشد که برای دیگران نیز با دقت در رفتار ایشان، حالی مناسب و رفتاری الهی، دست دهد.

الف - ایمان و کمالات معنوی

۱- مراقبت کامل

- مدتی به منظور کسب فیض بیشتر و تکمیل یادداشت‌ها جهت نشر این تفسیر شریف، به خانه ایشان تردد می کردم. در یکی از روزهای گرم تابستانی - که به همین منظور، خدمت ایشان رسیده بودم -، برای پذیرایی هندوانه آوردند و من در حالی که نگاهم معطوف





به یادداشت‌ها بود، قاچ هندوانه را در غفلت کامل نزدیک دهان بردم. ایشان - که همواره به ما تأکید می‌کرد -، در همه لحظه‌ها به یاد خدا باشید، احساس کرد که من بدون یاد و ذکر خدا می‌خواهم به خوردن مشغول شوم. از این رو، چند بار ذکر «بسم‌الله» را بر زبان جاری کردند و من از آن حالت غفلت، خارج شدم و «بسم‌الله» را بر زبان جاری ساختم. روش تربیتی ایشان، همواره غیر مستقیم بود. این شیوه‌ای مناسب برای احترام به منش و شخصیت دیگران است.

- در همین راستا و در ادامه همان جلسات، در یکی از روزها، بی‌وضو خدمت ایشان رسیدم. قبل از شروع کار فرمودند: آقای دکتر، خوب است با هم بلند شویم و تجدید وضو کنیم! من از این توجه در شگفت شدم که از کجا دریافتند من بی‌وضو در محضر قرآن نشسته‌ام. البته آن دفعه را به حساب اتفاق گذاشتم، ولی حسن‌کنجکاو، آرام و قرار را از من گرفته بود. کم و بیش این را می‌دانستم که اهل معنی و انس با قرآن، چشمه‌هایی از معرفت، کشف و شهود برایشان باز می‌گردد و بر این گمان و اعتقاد بودم که ایشان نیز از این مدد الهی بهره‌مندند.

این پیشامد مرا به این فکر انداخت که بار دیگر، آن بزرگوار را آزمایش کنم. لذا در یکی از روزها، آگاهانه بدون وضو در جلسه قرآن حاضر شدم که مجدداً فرمودند: آقای دکتر، خوب است با هم بلند شویم و وضو بگیریم!

- در سالی علّامه امینی (ره)، به مشهد مشرف شده بودند و بنا بود ده شب منبر تشریف ببرند تا علاقه‌مندان استفاده نمایند. در آن زمان، اختلافی بین طلاب مدرسه نواب پدید آمده بود؛ عده‌ای طرفدار آیه‌الله حاج میرزا احمد کفایی (ره) و عده‌ای طرفدار آیه‌الله میرزا مهدی نوقانی (ره) بودند. طرفداران مرحوم کفایی، مخالف منبر علّامه امینی در مدرسه نواب بودند. اما مرحوم کفایی مخالف منبر علّامه امینی نبود، ولی مدرسه نواب را برای رفتن به منبر صلاح نمی‌دانست [شاید نظر ایشان، این بود که مسجد گوهرشاد مناسب‌تر است] ولی طرفداران مرحوم نوقانی، سرانجام منبر علّامه امینی را به مدرسه نواب آوردند. شب‌ها ازدحام جمعیت فراوانی می‌شد به طوری که افراد، داخل خیابان می‌ایستادند. چون بنده زودتر به مدرسه

می‌رفتم، اکثر شب‌ها می‌دیدم که مرحوم میرزا گوشه‌ای نشسته تا از منبر علامه امینی استفاده نماید.

بنده روزی در دفتر حاجی صمدی بودم که صحبت از این طرف و آن طرف به میان آمد تا داستان اختلاف طلبان مدرسه نواب و منبر علامه امینی مطرح شد. حاجی صمدی گفت: آقای کفایی خیلی به میرزا ایمان دارد و اظهار محبت می‌نماید. بعد اضافه کرد: چند روز پیش، منزل حاج میرزا احمد کفایی بودم و صحبت از حالات علما و فضلا و طلبان شد. آقای کفایی گفت: اگر میرزا جواد آقا تهرانی عالم است، پس دیگران چه هستند؟ گفتم: چطور؟ گفت: شب‌هایی که بنا بود علامه امینی در مدرسه نواب منبر بروند، میرزا جواد آقا آمدند پیش من - چون از اختلاف طلبان اطلاع داشتند - و مرا هم متولی مدرسه می‌شناختند، اظهار نمودند که میل دارم از منبر علامه استفاده نمایم. شما اجازه می‌دهید که به این منظور وارد مدرسه شوم و از منبر استفاده کنم؟! من مبهوت شدم از شدت تقوا و پارسایی این مرد بزرگ، که بدون رضای من، احتیاط می‌کند که با آن اختلافات، وارد مدرسه گردد.^۱

- هنگام نماز که می‌شد، چهره ایشان برافروخته می‌شد و به جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» که می‌رسید صدایشان تغییر می‌کرد و چندین بار، آن را تکرار می‌کردند.^۲

- ایشان مراقبت عجیب و کنترل بسیاری بر نفس خود داشتند؛ به طوری که این عمل مراقبت و مواظبت آقا برای هر بیننده‌ای روشن و واضح بود و آن را بعینه درک می‌کرد. این رفتار، سبب می‌شد که دیگران نیز مراقبت کامل بر اعمال و رفتار خود در حضور ایشان داشته باشند؛ مثلاً مبادا غیبت یا هر عمل خلاف اخلاقی را انجام دهند، یعنی نخستین فایده و بهره‌ای که هر کس از مصاحبت و همنشینی با ایشان می‌برد، این بود که مراقبت کامل از خویش می‌نمود، تا اعمال و رفتارش صحیح و درست باشد و خدای نکرده مرتکب عمل خلافی نشود و حرف‌هایش را حساب شده و با دقت بزند.^۳

- مرحوم میرزا اهل ذکر و دعا و مناجات و یاد خدا بودند و به ذکر، هنگام طلوع و

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۴۳، به نقل از حاج آقا غروی‌ان.

۲. همان، ص ۴۷، به نقل از حاج آقا غروی‌ان.

۳. همان، ص ۴۴، به نقل از حاج آقا‌واله.





غروب آفتاب، اهمیتی به سزا می دادند و حتی اگر مشغول سخنرانی بودند و یادشان می آمد، سخنرانی را قطع می کردند و می گفتند وقت ذکر است و تذکر می دادند که لا اقل ده مرتبه همین ذکر تسیحات اربعه را که در روایتی آمده است، به لحاظ دستور خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم بگویید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (احزاب (۳۳): ۱۴-۲۴) ﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ (طه (۲۰): ۱۳۰). نزدیک طلوع و غروب آفتاب، ده مرتبه این ذکر را قرائت می نمودند:

لا إله إلا الله وحده لا شريك له، له الملك وله الحمد، يحيى ويميت ويميت ويحيى، وهو حي لا يموت، بيده الخير، وهو على كل شيء قدير.

و می فرمود: اهمیت این مطلب، از آن جا معلوم می شود که حسب روایت فرموده اند: اگر یادت رفت، بعداً قضای آن را به جای آور؛ در صورتی که معمولاً قضا درباره عمل واجب معنا دارد.^۱

در سال های دفاع مقدس، یک روز قبل از عزیمت به جبهه، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: آقا! برای رزمندگان چه مطالبی را ضروری می دانید که تذکر بدهم، فرمود: اخلاص و از تکرار آن هم نترس.^۲

۲- توسل به ائمه علیهم السلام

- برخی اوقات که می خواستند روایتی از ائمه اطهار علیهم السلام قرائت کنند، همان جا از روح آن ذوات مقدسه استمداد می طلبیدند؛ مثلاً اگر نوشته شده بود قال الباقر علیه السلام یا قال الصادق علیه السلام و غیره، از روح آن بزرگواران، برای بهتر فهمیدن مطالب، استمداد می جستند. با توجه و توسل به اهل بیت علیهم السلام و اعتقاد راسخ به این که ائمه، مرده و زنده ندارند و هر گاه از آنان کمک بخواهید، یاری می کنند و هر کس دست به سوی ایشان دراز کند، دستش را می گیرند؛ و هر گاه به آنان سلام کنید، جواب سلام شما را می دهند: «أشهد أنك تشهد مقامی و تسمع کلامی و ترد سلامی» در زیارت حضرت رضا علیه السلام همین عقیده و باور بود که ایشان

۱. همان، ص ۵۰، به نقل از حجة الاسلام حاج شیخ محمد تهرانی.

۲. همان، ص ۶۰، به نقل از حاج آقای واله.



می فرمودند: «اهل بیت علیهم السلام که مرده نیستند، پس یاری از خودشان می خواهم». کسانی که با ایشان محشور و مأنوس بودند و در درس تفسیر ایشان شرکت می نمودند، شاید گاهی دیده بودند، جملاتی که از دو لب ایشان خارج می شد، انسان می فهمید که کلام بشری نیست، بلکه کلام الهی و ملکوتی است که ائمه اطهار علیهم السلام، به زبان ایشان جاری می نمودند و این نتیجه همان کمک و استمداد از ارواح مطهر و مقدس ائمه معصومین علیهم السلام بود.

ایشان می فرمودند: معرفت ائمه علیهم السلام فطری است؛ اگر می خواهید در این باره آگاهی بیشتری داشته باشید، به اخبار عالم ذر رجوع کنید.^۱

۳- ایمان راسخ به غیب

- مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی، صبح در مسجد ملّا حیدر درس تفسیری داشت که طلبه ها و بعضی از بازاریان، در آن درس شرکت می کردند و یکی از پزشکان به نام آقای دکتر محمد باقر نوراللهیان، مطالب وی را می نوشت. من هم جزو شرکت کنندگان جلسه تفسیر بودم. یکی از خاطرات این درس، به روایتی که در تأثیر تلاوت سوره مبارکه «نبأ»، از امام صادق علیه السلام نقل شده مربوط می شود، که حضرت فرمودند:

من قرأ عمّ يتسائلون لم تخرج سنته إذا كان يدمتها في كل يوم حتى يزور بيت الله الحرام إن شاء الله؛^۲

کسی که همه روزه قرائت سوره عمّ يتسائلون را ادامه دهد، سال تمام نمی شود مگر اینکه خانه خدا را زیارت می کند.

استاد، این روایت را مطرح کردند. من در قالب اعتراض عرض کردم: طبق این روایت عمل کردم؛ اما چنین نتیجه ای ندیدم. ایشان اظهار امیدواری کرد، فرمود: در آینده موفق خواهید شد. بدیهی بود جواب ایشان، قانع کننده نبود؛ ولی ادب ایجاب می کرد از جرّ و بحث خودداری کنم. در هر صورت، درس به پایان رسید. با عده ای از هم کلاسی ها از بازار قالی فروش ها می گذشتیم. انتهای بازار، منزل مرحوم حاج غلام حسین ثاقب، دوست مشترکمان بود که تازه از عتبات عالیات برگشته بود. دوستان پیشنهاد کردند از باب

۱. همان، ص ۴۹، به نقل از حاج آقای واله.

۲. التفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۷۸.

این که: هرکس زائر ما را زیارت کند، ما را زیارت کرده است، به دیدن ایشان برویم که مورد موافقت قرار گرفت و به منزل ایشان رفتیم.

هنگام خداحافظی از من خواست که بمانم. سپس اظهار داشت در کربلا خواب شما را دیدم که وارد حرم مطهر حضرت عباس علیه السلام شدید و به شوخی به من گفتید هیچ وقت فکر می کردید که بی پول ها هم زیارت بیابند؟ حال اگر قصد زیارت دارید، مهمان من باشید که از وی تشکر کردم. این جریان درست زمان حج تمتع بود؛ از من پرسید به مکه مکرمه نمی خواهید بروید. گفتم: مستطیع نیستم.

پرسید: اگر کسی شما را مهمان کند، چگونه دیوانه ای پیدا شود، از جمله آرزوهایم است. گفتم: آن دیوانه منم. از حرف خود شرمند شدم و عذرخواهی کردم. او بلافاصله با شخصی به نام فرقانی در تهران تماس گرفت و موضوع را به وی منعکس کرد و اعزام شدن را مشروط به این دانست که شب را در تهران باشم، تا فردا اول وقت، دنبال کارم بروم.

بلیت هواپیما تهیه کرد و تاکسی تلفنی در اختیارم قرار داد و هزینه سفر را نیز پرداخت، تا با آژانس، به منزل جهت خداحافظی رفتم، که خانواده به لحاظ آمدن پدرم از مازندران، به حرم مطهر امام رضا علیه السلام مشرف بودند. وارد حرم شدم آنان را نیافتم. ساعت پرواز، نزدیک می شد. از حرم بیرون آمدم، آنان جلوی درب حرم بودند. به اتفاق روانه فرودگاه شدیم. در بین راه پرسیدند: کجا می خواهید بروید؟ گفتم: به حج تمتع. با تعجب سؤال کردند: با چه پولی؟ گفتم: بعداً توضیح خواهم داد. در فرودگاه تهران، با حاج آقا فرقانی آشنا شدم به منزلشان رفتم. آن شب، آیه الله خوانساری مهمان ایشان بود. چند ساعتی در محضر آن بزرگوار بودیم و صبح زود مدارک مرا گرفت از منزل بیرون رفت. بعداً مرا جهت تزریق واکسن به درمانگاهی برد. نزدیک اذان صبح روز بعد، از فرودگاه مهرآباد پرواز کردم. در جده پیاده شدم. ناگهان به یاد درس میرزا جواد آقا تهرانی و روایتی که ذکر کرده بود، افتادم و از اعتراض خود شرمند شدم. با کمک پیشاهنگیان ایرانی مقیم جده به حاج آقای ثاقب تلفن زدم. ضمن اینکه ورود خود را به جده، به اطلاعش رساندم. از وی خواستم یادداشتی به این مضمون از قول من بنویسد: آقا به حضار بگویند در صحت روایت ذکر شده، تردید نکنند؛ چه این که من الان



جهت مناسک حج تمتع، وارد جده شدم و از اعتراضی که کرده بودم، استغفار می‌کنم.^۱

۴- خلع روح

میرزا جواد آقا، متألّه و زاهدی بود که توانسته بود خلع روح کند و روح خود را از بدن، خارج نماید و دوباره برگرداند. بعدها که پای درس تفسیر ایشان حاضر شدم، روزی پس از درس تفسیر، در مسجد ملّا حیدر مشهد، در حالی که عازم مدرسه علمیه میرزا جعفر برای تدریس فقه بود، شرح آن داستان را از وی پرسیدم. پاسخ دادند: لحظاتی روح را از کالبد خویش خارج ساختم. به نحوی که «جسد طرفی بود و خودم طرف دیگر. بعد پشیمان شدم که چرا کلمه مبارکه استرجاع: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره (۲): ۶۵۱) را نگفتم و اندیشیدم که آیا می‌توانم دوباره به جسمم بازگردم یا نه. تصمیم گرفتم و برگشتم» و اظهار داشت: این مطلب را در کتاب مقایسه فلسفه بشری و اسلامی نوشتم.^۲

مرحوم میرزا به مفاد روایت شریف: «موتوا قبل ان تموتوا»^۳ عمل کرده و روح ملکوتی وی، از بدن خاکی و تعلقات مادی به پرواز درآمده بود که برای اثبات وجود روح مستقل در کتاب فلسفه بشری و اسلامی خود، به این صورت، به آن اشاره کرده است:

نویسنده شخصاً از کسانی هستم که روحم را - یعنی خودم را - یک نوبت در مقابل بدنم، وجدان و مشاهده نمودم؛ مانند مشاهده خود را، اکنون در مقابل لباسم، که خارج از بدنم در مقابل چشمانم گذاشته و مشاهده می‌نمایم. در آن حال، به وجود واقعی مرگی که جدایی روح از بدن باشد، چنان ایمان آوردم که اکنون ایمان به وجود شمس در عالم دارم؛ تازه اگر نگویم که مطلب، قوی‌تر و روشن‌تر از این بود.^۴

۵- کمالات دیگر

روزی درس تمام شده بود. استاد به من اشاره فرمودند که با شما کار دارم. در آن ایام از

۱. نوشته‌ی ارسالی از حجّة الاسلام حاج آقای میر عماد.

۲. نوشته‌ی ارسالی از حجّة الاسلام حاج آقای میر عماد.

۳. شرح اصول کافی، ملا محمد صالح مازندرانی، ج ۱۱، ص ۳۵۵.

۴. مجله مشکوة، ش ۳۶۰۳۷، ص ۱۷۵.





نظر معیشت، در تنگنای شدید مالی بودم؛ بخصوص همان روز - با استاد راه افتادیم شانه به شانه، یعنی مساوی با ایشان حرکت می کردم؛ زیرا اگر می فهمیدند کسی به دنبالشان راه می رود، سخت ناراحت می شدند. شروع به صحبت کردند تا رسیدیم ابتدای خیابان تهران. دست راست آن جا وارد تیمچه ای شدند و بعد وارد حجره ای. فرمودند: این جا محل کسب و حجره فرزند من است. پس از لحظه ای که نشستیم و ایشان دنباله مطالبشان را می فرمودند، رو به فرزندشان کرد و فرمود: مبلغی به ایشان بدهید. آن مبلغ پول - که در آن روزگار، قابل توجه بود - گرفتند و به من دادند و فرمودند: این فرزند من، مورد اعتماد و فردی امین و سرنگه دار است؛ شما هرگاه نیازی داشتید، مراجعه کنید. من با ایشان حساب دارم و یقین بدانید که هیچ کس نخواهد فهمید که شما از ایشان وجهی دریافت داشته اید! غرق در حیرت شدم که مرحوم میرزا از کجا آن روز اطلاع پیدا کرده بود که من در مضیقه مالی قرار دارم. مگر انسان می تواند آن همه لطف و بزرگواری و ادب را فراموش کند. سرا پای وجود پر برکتش ادب بود و مستغرق در خدا.^۱

ب - فضایل و ویژگی های اخلاقی (فردی و معاشرتی)

۱ - ویژگی های شخصی آیه الله میرزا جواد آقا نهرانی

موی بر سر نمی تراشید؛ بلکه آن را نیک کوتاه می کرد و شاربش را برابر سنت، به دقت می چید. محاسنش اندکی کوتاه بود؛ اما بسیار مرتب. در حدیث آمده است:

رأيت أبا جعفر عليه السلام قد خفف لحيته؛ امام باقر عليه السلام را دیدم در حالی که انبوهی محاسنش را کم و مختصر کرده بود.^۲

لباسش چنان که شأن روحانیت است، به غایت ساده، اما همواره پاکیزه بود؛ و با این که از پارچه های ارزان و گاه نامرغوب دوخته می شد، کسی آنها را پاره و حتی اندکی آلوده ندیده بود. در روایتی، امام صادق عليه السلام از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده است:

۱. همان، ص ۳۷، به نقل از حاج آقای عطایی
۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۸۷.

من اتخذ ثوباً فليظفه؛ هرکس جامه‌ای برای خود می‌گیرد، همواره باید آن را پاکیزه نگاه دارد.^۱

جامه‌اش درازدامن و درازآستین نبود. در روایت آمده است:

امیرالمؤمنین علیه السلام مردی را دید که جامه‌اش به زمین کشیده می‌شود. به او فرمود: ای مرد! آن را کوتاه کن، که یقیناً با تقواتر، با دوام‌تر و پاکیزه‌تر خواهد بود.
عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه رأى رجلاً يجر ثوبه فقال يا هذا قصر منه فإنه أتقى وأبقى
وأنقى.^۲

عمامه‌ای بس کوچک به سر می‌گذاشت؛ چندان که تا کنون به آن کوچکی بر سر عالمی نظیر ایشان ندیده‌ام. خود می‌فرمود:

برای کسوت روحانی من همین بسنده است و اگر خلاف عرف نبود، همین را هم نمی‌بستم.

پاپوشی ساده و سبک، شبیه نعلین به پا داشت. در واپسین سال‌های عمر - که نیرو و توان جسمی وی تحلیل رفته بود -، عصبایی ساده، وی را در راه رفتن کمک می‌کرد. به مدت شصت سال لباس وی همین گونه بود.^۳

- هرگز از کسی به بدی یاد نکرد و به احدی رخصت غیبت نداد و اگر فردی به قصد غیبت، لب می‌گشود، می‌فرمود: یا باید در گوش خود پنبه بگذارم که اظهارات شما را نشنوم یا از خدمت شما مرخص شوم.^۴

۲- معاشرت با خانواده

- همسر ایشان از سادات علویه بود. علاوه بر احترام و آفری که آقا برای ایشان قائل بود، هر وقت که فرصت یاری می‌کرد، در خانه یار و کمک کار ایشان بود؛ به طوری که چندین بار دیده شده بود که در آشپزخانه کار می‌کنند یا منزل را جارو می‌زنند. اساساً

۱. همان، ص ۴۴۱.

۲. جامع احادیث الشیعة، ج ۱۶، ص ۷۲۱.

۳. مجله مشکوة. شماره ۳۶، ۳۷، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۴. همان، ص ۱۶۵.





ایشان به کسی زحمت نمی دادند؛ مخصوصاً در امور شخصی خویش. تا آن جا که می توانستند و قدرت و توان داشتند، خود، کارها را انجام می دادند؛ حتی در برابر همسرشان نیز مراعات احترامات و جوانبی را می نمودند. تا آن جا که از همسر خود نمی خواستند که مثلاً لباس هایشان را بشویند؛ بلکه این همسرشان بود که با توجه به اخلاق مرحوم آقا، از ایشان می خواست که لباس هایشان را برای شستن در اختیار وی قرار دهد و باز هم به سادگی، آقا حاضر نمی شدند، مگر وقتی که احساس می نمودند که ایشان با نیت و طیب خاطر و بدون هیچ گونه تکلف و زحمتی، حاضر به اجرای این کار هستند. و الا چندین بار دیده بودم که بدون اطلاع به کسی، خودشان کنار حوض می آمدند و با همان کهولت سن مشغول شستن لباس های خویش می شدند؛ که به محض اطلاع همسرشان مانع می شدند. حتی گاهی می دیدم که جارو به دست گرفته، حیات منزل را جارو می زنند و این، در وضعی بود که حتی راه رفتن با عصا برای ایشان مشکل بود.^۱

- روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

مردی که از سفر می آید، مکروه است شبانه بر خانواده اش وارد شود؛ باید صبر کند تا صبح شود.

عن ابی عبد الله علیه السلام قال: یکره للرجل إذا قدم من السفر أن یطرق أهله لیلاً حتی یصبح؛^۲

مرحوم میرزا، آخر شبی از مسافرت برگشته بود. با توجه به فرمایش امام علیه السلام از زنگ زدن درب منزل خودداری می کند و پشت در، عبا بر سر می اندازد و منتظر می ماند تا صبح شود. ظاهراً به خانواده اش در خواب می گویند: برخیز درب منزل را بگشای که میرزا پشت درب، منتظر است. وقتی از خواب بیدار می شوند و درب را باز می کنند، می بینند مرحوم میرزا، عبا بر سر کشیده، پشت درب، تکیه بر دیوار، منتظر طلوع فجر است.^۳

- گاهی که می آمدم خانه، خوب نمی توانستم مطالعه کنم چون بچه ها مزاحم بودند. لذا مقداری لوازم و اثاثیه معمولی خود را برمی داشتم و می رفتم مدرسه و روزها را در

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۷۰، به نقل از حجة الاسلام حاج محمد تهرانی.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۹.

۳. نوشته ارسالی، حجة الاسلام آقای میر عماد: به نقل از خانواده ایشان.

مدرسه به سر می بردم و مطالعه می کردم. موقعی که وارد مدرسه علمی می شدند، به لحاظ این که مزاحمتی برای سایرین نداشته باشند، کفش هایشان را در می آوردند و می فرمودند: شاید برادری مشغول مطالعه باشد که با صدای کفش های من، حواسش پرت شود و چند لحظه ای از مطالعه باز بماند.^۱



- بر اثر معالجه بیماری، ایشان دچار ضعف مفرطی شده بودند و هوا بسیار گرم بود. بنده به فرزندشان مرحوم حاج اصغر آقا عرض کردم: به هر قیمت هست، آقا را چند روزی به خارج از شهر ببرید. ایشان با اصرار حاج اصغر آقا راضی شده بودند که خارج شهر بروند. منزل کوچکی در یکی از ییلاقات گرفتند و به آن جا منتقل شدند. حاج اصغر آقا می گفت: همان روز اول که به آن روستا رفتیم، آقا فرمودند: اگر من مردم باید مرا در قبرستان همین روستا دفن کنی و راضی نیستم به شهر برگردانی و مردم را به زحمت بیندازی! بعد چند روزی مطلع شدم آقا برگشته اند! پرسیدم: چه شد؟ حاج اصغر آقا فرمودند: مادر ما مقید است هر روز به حرم مطهر مشرف شود و برای ما مشکل بود که هر روز ایشان را برای زیارت به حرم بیاوریم و برگردانیم. لذا آقا تصمیم گرفتند که به شهر برگردند. نه مادر را از تشریف هر روزه به حرم مطهر مانع شدند و نه حاضر بودند که من به زحمت بیفتم و مادر را بیاورم و ببرم!^۲

۳- اخلاق اجتماعی

- مرحوم میرزا می فرمودند: من زمانی در بازارچه حاج آقا جان و در کوچه ضیاء، منزلی اجاره کرده بودم، تابستان گرمی پیش آمد و خانواده ما بیمار شد؛ به حدی که پزشک معالج گفت که چاره ای نیست، باید او را به یکی از ییلاقات مشهد ببری که حالش بهتر شود. من هم به دستور پزشک جایی تهیه نمودم و خانواده و بچه ها را به خارج از شهر بردم و درب منزل را قفل نمودم و یک کلید هم دادم به آقای کلباسی [ایشان از رفقا و از شاگردان آیه الله میرزای اصفهانی بود] تا ایشان هم گاهگاهی از منزل ما خبرگیری کنند. دو سه روزی که

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۲۹.

۲. همان، ص ۱۶، به نقل از حاج آقای واله.



در خارج شهر به سر بردیم، حال خانواده بدتر شد و قهراً دستمان از پزشک کوتاه تر. تصمیم گرفتیم دوباره به شهر برگردیم. وسایل را برداشتیم و به مشهد آمدیم و به منزل مراجعه کردیم. در ساعات بعد از ظهر هوا خیلی گرم شده بود. همین که درب منزل را باز کردم، دیدم چند بچه در صحن منزل، بازی می کنند و وضع منزل شلوغ و نامناسب است. فوراً برگشتم و خانواده را بردم منزل اخوی ایشان [حاج آقای کظیمی]. سپس رفتم سراغ آقای کلباسی. ایشان گفتند: یک آقا سیدی، پیرمرد و ملتس به لباس روحانی آمده که حدود ده روز در مشهد برای زیارت بماند، من هم به لحاظ این که دیدم شما مدتی در بیرون شهر می مانید، اجازه دادم این آقا که از نجف آمده این ده روز را در منزل شما که به حرم نزدیک است، بماند. مرحوم میرزا اضافه کردند که آقای کلباسی با آن مهمان تماس گرفته بود و آن آقا گفته بود: چون این منزل، نزدیک حرم و محلی بالطبع است، من قصد کرده ام یکی دو سال در مشهد مقدس بمانم؟! مرحوم میرزا فرمودند: من به آقای کلباسی گفتم: به هیچ وجه، حتی یک کلمه درباره تخلیه منزل به آقا نگویی تا هر وقت که میل دارد، بماند حتی صحبت اجاره هم نکنی. اجاره منزل را من خودم می پردازم و صاحب منزل را راضی می نمایم. بنده عرض کردم که بعداً چه شد؟ فرمودند: یکی از مؤمنین که در ابتدای همان کوچه منزلی داشت، از جریان مطلع شده بود؛ بدون این که به من چیزی بگوید، همه اثاث ما را یک جا برده بود به منزل خود و به ما خبر داد که منزل در اختیار شماست.^۱

۴- مستند سخن گفتن

- روزی در مدرسه آیه الله خویی، مشغول سخنرانی بودم که مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی وارد شدند و در گوشه ای نشستند. پس از پایان سخنرانی، خدمت ایشان رسیدم و کنارشان نشستم. ایشان فرمودند: فلانی، روایت هایی را که می خوانی سعی کن از روی کتب اصیل و مرجع باشد که مدارک روایت ها مطمئن باشد؛ مانند: کتب شیخ کلینی و صدوق (علیهما الرحمة). این دقت ایشان در همه امور بود؛ بویژه در مسائل علمی و

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۱۸، به نقل از حاج آقا غرویان.

اعتقادی و اصولی، دقت بیشتری داشتند و عنایت و توجهی خاص، حتی به کلمات و جملات و گفته‌ها که بیان یا نوشته می‌شد، توجه می‌نمودند. گاهی درباره یک واژه، ساعت‌ها در رد یا قبول آن، مانند واژه عشق و محبت، صحبت می‌فرمودند.^۱

- تنظیم جزوه‌ای را به من محول کرده بودند. پس از تنظیم، جزوه را خدمتشان آوردم. مطالب آن را با دقت، جمله به جمله مرور کردند و در جایی از نوشته من، به جمله‌ای برخورد نمودند که در آن، واژه عشق به کاررفته بود. ایشان با تأدب سازنده و اخلاقی خوش، همراه با تبسم فرمودند: بهتر نیست به جای واژه عشق، از کلمه محبت استفاده کنیم! گفتم: هر چه حضرت عالی بفرمایید، همان صحیح است. بعد برای استفاده خودم گفتم: آقا! علتش چیست و فرق کلمه عشق با محبت چیست؟ فرمودند: کلمه محبت واژه ای الهی و قرآنی است، که خدای متعال، آن را در قرآن آورده و با مضامین گوناگون هم در احادیث الی ماشاء الله ذکر شده، با واژه‌های گوناگون، از قبیل حب، احباب، محبت محبوب ... ولی واژه عشق کلمه‌ای است که در عصر جاهلیت، شعرای آن زمان، در اشعار عاشقانه خود می‌آوردند و حتی اگر در احادیث ما یکی دو جا آمده، به صورت ذم آورده شده است. گفتم: آقا! این حدیثی که به عنوان حدیث قدسی هم این روزها تکثیر شده و همه جا هست؛ یعنی همان حدیث «من عشقنی عشقته و...» پس این چیست؟ ایشان فرمودند: این حدیث، معتبر نیست و من مدرک آن را ندیده‌ام و هر کس مدرکش را بیاورد، به او جایزه می‌دهم!^۲

- روزی خدمت مرحوم میرزا رسیدم. از محضر مبارکشان سؤال نمودم ... از اشکافی (کمد) که کتاب هایشان را آن‌جا می‌گذاشتند، کتابی را برداشتند و جواب مسئله مرا دادند. ضمناً هر سؤالی از احکام که از ایشان می‌شد، مقید بودند که از روی توضیح المسائل پاسخ بدهند.^۳

- روزی خدمت مرحوم میرزا رسیدم. از محضر مبارکشان سؤال نمودم. با توجه به

۱. همان، ص ۵۷، به نقل از حاج آقای واله.

۲. همان، ص ۷۷، حجة الاسلام آقای مرتضی عطایی.

۳. همان، ص ۵۷، به نقل از حاج آقای واله.





این که ایشان تازه از بیمارستان مرخص شده بودند و پس از عمل جراحی، دوران نقاهت را در منزل می گذراندند. ولی پس از این که سؤال کردم، ایشان خودشان را کشان کشان روی زمین کشیدند تا رسیدند به نزدیک اشکافی که کتاب هایشان را آن جا می گذاشتند. سپس کتابی را برداشتند و جواب مسئله مرا دادند. این عمل ایشان، زمانی بود که بنده کنار اشکاف نشسته بودم. مع ذلک به بنده فرمودند که فلانی! فلان کتاب را برای من بیاور یا به من بده!

۵- انصاف در داوری

- از جمله فضایل انسان و بالاترین تجلی گاه ایمان انصاف او است. با توجه به خصلت هایی که در نهاد آدمی نهاده شده، بسیار دشوار است که شخصی بخواهد در همه داوری های زندگی خود، در محور انصاف قرار بگیرد و هیچ گاه از آن منحرف نشود. اما خودسازی، گاهی انسان را به درجه ای می رساند که نه فقط منصف بودن، دشواری خود را از دست می دهد؛ بلکه در قالب یکی از خصال او در وجودش جای می گیرد. چنان که آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره) این گونه بود و در هیچ داوری یا اظهار نظری، از جاده انصاف خارج نمی شد.

ایشان در درس تفسیر، مدتی به بحث تجرد روح و معاد جسمانی پرداختند و همچون برخی متکلمان، معتقد بودند که روح انسان، مجرد نیست؛ بلکه جسمی لطیف است. در این زمینه، اقوال بسیاری مطرح و نقد کردند و از این طریق، عقیده خود را تحکیم نمودند. در آن زمان، من متوجه شدم که ایشان به مقام تخلیه روح نیز نائل شده و توانسته اند که روحشان را در بیرون بدنشان ببینند. بنابراین، یک روز از وی پرسیدم: «آیا وقتی روحتان را در بیرون بدنتان مشاهده کردید، متوجه شدید که آن، مجرد است یا مادی؟» مرحوم میرزا جواد آقا پاسخ داد: «اولاً این مکاشفه فقط یک بار برای من اتفاق افتاد و آن هم به اختیار من نبود. ثانیاً از این مکاشفه نمی شد فهمید که روح، مجرد است یا مادی؛ زیرا حتی کسانی که قائل به تجرد روح هستند، آن را از نوع تجرد برزخی - که دارای اندازه و مقدار است -،

می دانند. من فقط دیدم که روح محدود بود و اندازه داشت؛ حال این که جسم لطیف بود یا مجرد، از آن فهمیده نمی شد.

در این سخن، کمال انصاف شنیده می شود؛ زیرا که ایشان به هیچ وجه، این مکاشفه را در قالب دلیلی بر ادعای خود مطرح نکردند و از آن، در اثبات عقیده خود استفاده نمودند.

- بعد از ظهر تابستانی بود که به اتفاق دو برادر، زنگ درب منزل را فشار دادیم بعد از چند ثانیه، درب باز شد و فردی با قامت بلند و کمر خمیده، با چهره ای باز و لبخندی بر لب، گوی سبقت را در سلام از ما گرفت و با تواضعی خاص خود، به داخل منزل دعوت نمود. وارد شدیم و به اتاقی که مخصوص ملاقات ها و مراجعه ارباب رجوع بود، رفتیم. اتاقی بسیار ساده و دور از هرگونه تشریفات و تجملات، ولی تمیز و مرتب و خوشبو بود، که با پتوی ملافه کشیده و سفید آراسته؛ و پس از لحظه ای با سینی چای و چهره ای گیرا و خوش آمدگویی، شخصاً از ما پذیرایی نمود و در کنار ما همچون پدری مهربان نشست و گفت: بفرمایید. من که پیشنهاد دهنده و کارگردان این ملاقات بودم، سخن را آغاز نمودم. بدون مقدمه رفتیم سر اصل موضوع و عرض کردم: همان طور که تلفنی خدمت شما عرض کردم ما جلسه ای داریم با این خصوصیات... و آقای... استاد و مدیر جلسه اند [ایشان استاد دانشگاه فردوسی در رشته فیزیک بود] که درباره کنفرانسی که من درباره دکتر علی شریعتی و نسبت های وارد شده به ایشان تحقیق کردم، به عنوان معترض، بحث هایی مطرح نموده اند. در نهایت، به علت کافی نبودن اطلاعات افراد جلسه و ادعاهای ایشان بر حقانیت دکتر شریعتی، بنده پیشنهاد مراجعه به نظر و قضاوت حضرت عالی نمودم و افراد جمع پذیرفته اند. لذا خواهشمندیم نظر خود را در خصوص مسئله مورد اختلاف ما ابراز فرمایید. چرا که شما مورد وثوق همه ما هستید.

ایشان با همان وقار و متانت و ادب، با حالت تبسم گفتند: البته همه اول ممکن است بپذیرند؛ ولی تا جایی که مطابق ذوق و سلیقه آنان باشد و ممکن است با ابراز نظر مخالف ذوق خود، این ایمان و وثوق باطل شود. در جواب عرض کردم: بدون حب و بغض، تسلیم حرف حق و حقیقت و نظر شما خواهیم بود؛ لذا ایشان با شیوایی و گرمی خاص خود، این طور بیان کردند: دکتر علی شریعتی، علی رغم صحبت بسیاری از افراد و حرف هایی





که زده‌اند، فردی بسیار دلسوز، مخلص، پرجوش و با همه وجود در خدمت اسلام و نسل جوان است و بسیار خدمت کرده و نسل جوان دانشگاهی را از گمراهی و افتادن در دام مکاتب الحادی، نجات داده است. البته یگانه مشکل ایشان، تخصصی نبودن اطلاعات و معلوماتشان درباره اسلام است. با وجود این که در علومی مانند جامعه‌شناسی و تاریخ و غیره، اطلاعات بسیاری دارد. این مطالب را آن چنان متواضعانه و از روی بزرگواری مطرح نمودند که ضمن قابل قبول بودن برای استاد جلسه، انصاف ایشان نظر مرا درباره دکتر شریعتی ۱۸۰ درجه تغییر داد.^۱

- در مورد کتاب‌ها و آثار مرحوم دکتر علی شریعتی که در نزد برخی از آقایان، مطالعه آن مضر و بلکه گمراه کننده بود و من که کتابدارم نمی دانم کتاب‌های آن مرحوم را در اختیار مراجعین و طالبین آثار ایشان قرار دهم یا نه، در آن زمان که مرحوم دکتر شریعتی در قید حیات بودند، شاید حدود ۱۵ سال قبل، روزی خدمت حضرت آیه الله میرزا جواد آقا رسیدم و چون دیدم آقای روحانی معتمد خدمتشان بود، حرفی نزدم. نیم ساعتی گذشت آن آقای روحانی رفت. ناگزیر در حضور وی از فقید سعید آقای میرزا جواد آقا سؤال خود را طرح کردم بدین مضمون: آیا من کتابدار می توانم کتاب‌های دکتر شریعتی را به درخواست کنندگان وی برای مطالعه، در اختیارشان بگذارم؟ زیرا عده‌ای هستند کتاب‌های ایشان را بهترین و ارزنده‌ترین اثر اعتقادی می دانند و گروهی کتاب‌های او را مضر و مُسقل می دانند. تکلیف من چیست؟ در این موقع، آن مرد روحانی که خود را به نام «شیخ محمد» آخوندی» مدیر دارالکتب اسلامیة تهران معرفی کرد فرمود حال که این آقا این سؤال را طرح کردند فی الواقع من از تهران به مشهد که مشرف شده‌ام هدفم هم این بود که خدمتتان برسم و از نظر حضرت تعالی در این مورد استفاده کنم.

مرحوم میرزا - اعلی الله مقامه - فرمودند: اکثر کتاب‌های دکتر را مطالعه کرده‌ام. از جمله کتاب اسلام‌شناسی او را. فوراً حرکت فرمودند و کتاب اسلام‌شناسی را از قفسه کتاب بیرون آورده و فرمودند: آنچه اشکال دیده‌ام نشانی گذاشتم و به ابوی محترمشان -

۱. نوشته ارسالی، یکی از معلّمان محترم مشهد، آقای احمد مردانی، با عنوان «ساعتی در خدمت مردی ...، متقی و متخلق به آداب اسلام»



منظور استاد محمدتقی شریعتی رحمت الله علیه - با تلفن، مراتب اشتباهات و اشکالات کتاب را تذکر دادم. پدر ایشان فرمودند: روزی با علی خدمت می‌رسیم. روزی همراه دکتر تشریف آوردند منزل و اشکالات طرح شد و ایشان پذیرفتند و قرار شد در چاپ دوم اصلاح شود. بعد از مدتی که به چاپ مجدد رسید، دیدم اشکالات کتاب تصحیح نشده و من با تلفن، مراتب را به پدر آن مرحوم تذکر دادم. فرمودند: قضیه از این قرار است که وقتی دکتر، اشکالات را برای شرکت انتشار تهران فرستادند تا در چاپ مجدد اصلاح کنند، آقای معجوب مدیر عامل شرکت انتشار، اظهار داشتند: خیلی معذرت می‌خواهیم؛ چون کتاب، در بازار نایاب شده بود و برای تجدید چاپ آن، مکرر مراجعه می‌کردند، قبلاً ما چاپ و انتشار داده‌ایم و دکتر از این بابت، خیلی ناراحت شده بود.

درباره سایر کتاب‌های ایشان هم که بررسی شد، فی الواقع دکتر در کتاب‌های خود، عَرَضِ سوء یا سوء نیتی درباره دین و اسلام ندارند. صرفاً نظرات خود را از دیدگاه جامعه‌شناسی مطرح ساخته‌اند؛ آن هم تحت عنوان نظر، نه واقع امر. بنابراین، کتاب‌های ایشان، برای جامعه اسلامی، يك رساله علمیه اعتقادی نیست؛ بلکه يك نظریه جامعه‌شناسی دینی است و طرفداران سرسخت ایشان که درباره او غلو می‌کنند و یا مخالفین وی که درباره آثارش نظر بدبینانه داشتند و کتاب‌های آن مرحوم را جزء کتب ضالّه می‌دانند، هر دو گروه اشتباه می‌کنند، لذا کتاب‌های مرحوم دکتر شریعتی را نمی‌توان به هر جوان نوپای دبیرستانی برای مطالعه داد که ممکن است اشتباه فکر کند؛ ولی مطالعه آن برای برخی دارای فهم و سواد مانعی ندارد.^۱

۶- پرهیز از اسراف

- هرگاه ایشان برای تدریس، به مدرسه میرزا جعفر تشریف می‌آوردند، همیشه یک شیشه معمولی همراه داشتند که آن را پرآب می‌کردند و با آن وضو می‌گرفتند. بسیار ساده و بدون مشقت. حتی راضی نمی‌شدند به کسی بگویند که فلانی برایم آب بیاور؛ چون می‌خواهم تجدید وضو کنم. ایشان با وسواس و وسواسی بودن به جد مخالف بودند. با توجه

۱. از خاطرات رمضانعلی شاکری مدیر کتابخانه آستان قدس رضوی.



به این که با کسی تندی و درشتی نمی کردند، اما یک روز در مدرسه می بینند که شخصی در وضوگرفتن، بسیار وسواس دارد و خودش را آزار می دهد، با تندی با او برخورد کردند. ایشان در وصیت نامه خود، که چند جای آن خط خوردگی دارد، کاغذ را عوض نکردند و معتقد بودند که این عمل، اسراف است؛ یعنی این قدر، ایشان از اسراف دوری می کردند.^۱

- روزی در جبهه، دو عدد تیر، برای تمرین شلیک کردند. سپس داخل سنگر فرماندهی رفتیم. دیدم که چهره ایشان، درهم است. احساس عجیبی داشت. پس از مدت زمانی کوتاه، روبه فرمانده مقرر کرده و فرمودند: آیا در این نزدیکی ها عراقی ها هم هستند؟ گفت: بلی در نزدیکی مقر ما عراقی ها هستند. ایشان گفتند: صدای تیرهای شلیک شده را شنیدند؟ فرمانده گفت: بلی کلیه تیرهایی هم که ما شلیک می کنیم، عراقی ها می شنوند. با شنیدن این کلام، ایشان خوشحال شدند و تبسمی رضایت بخش نمودند و فرمودند: خُب همین قدر که عراقی ها از صدای تیرهای شلیک شده ما ترسیده باشند، کفایت می کند.^۲

۷- احتیاط در استفاده از بیت المال :

- هنگامی که ایشان به عنوان نماینده مجلس خبرگان قانون اساسی، انتخاب شدند، در تهران که بودند سعی می نمودند از بیت المال استفاده نکنند و احتیاط فراوان می نمودند. حتی از غذای آن جا نمی خوردند. بعدها برای من نقل نمودند که: وقتی در مجلس خبرگان اول برای تدوین قانون اساسی، شرکت می کردم، شب ها در منزل فرزندم در تهران، مقیم بودم و روزها ایشان مرا با وسیله شخصی خود، به مجلس می برد و ظهر برای ناهار برمی گرداند و مجدداً عصر می برد. چون مسافت راه از مجلس تا خانه طولانی بود، به ایشان گفتم: لزومی ندارد که برای ناهار، به منزل بیایم؛ در همان جا ناهاری می خورم. لذا بنا شد که من ظهرها در مجلس بمانم. اما چون نمی خواستم از غذای بیت المال استفاده کنم، صبح که از منزل بیرون می رفتم، چند عدد میوه [سیب یا پرتقال

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۳۴، به نقل از حاج آقا واله.

۲. به نقل از آقای امانی.

و غیره] با خود می بردم که ظاهراً در بین روز میل کنم؛ ولی ظهر که می شد، برای ادای فریضة نماز پایین می آمدم. پس از پایان نماز، مراقب بودم که رفقا برای صرف ناهار بروند و کسی متوجه من نباشد. آن وقت، داخل دستشویی می رفتم و میوه هایی را که با خود آورده بودم از جیب در می آوردم و می خوردم و پوست آن را در دستم، نگاه می داشتم. بیرون که می آمدم، در سطل زباله می ریختم. این ناهار من بود؛ بدون آن که کسی متوجه شود، حتی برادرت هم نمی دانست.^۱

۸- احترام به عالمان پیشین

- در مقام علمی هرگاه می خواستند نظریه کسی را رد کنند، هیچ گاه با نگاه تحقیر یا توهین، مطلبی را نمی گفتند و مواظب بودند که هتک حرمت بزرگان نشود. در همین زمینه یک روز هنگام درس، اشکالی به گفته های صاحب جواهر داشتند، نام ایشان را که بردند، آن قدر از ایشان، تعریف و تمجید نمودند که مثلاً صاحب جواهر کسی است که اسلام را زنده کرده و چه خدمات ارزنده ای به جامعه اسلامی نموده و کتب گران قدری تألیف کرده و بسیار محاسن دیگر. سپس فرمودند: حالا من هم یک نفهمی به گفته های ایشان دارم و بعد اشکالشان را بیان می کردند. ایشان در باره عظمت و جاه و مقام علمای شیعه می فرمودند: کسی کتاب شریف و سیلة النجاة مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی را به صورت استهزا و بی احترامی و هتک حرمت، پرت کرد، یکباره لال شد. در جلساتی که بزرگان و علما بودند، اگر سؤالی پیش می آمد، ایشان سکوت اختیار می نمود تا دیگر بزرگان جواب بدهند و این، به سبب ادب و احترامی بود که برای آنان قائل بود.^۲

۹- احترام به سادات

- از جمله کتاب های ایشان - که تازه از چاپ خارج شده بود -، سید بزرگواری آن را

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۳۱، به نقل از حجة الاسلام حاج محمد تهرانی.

۲. همان، ص ۲۳، به نقل از حاج آقا واله.





مطالعه می کند و پس از مطالعه اشکال می گیرد و به آقا فحش و ناسزا می گوید. به آقا خیر می دهند. ایشان با سعه صدر و هنگامی که آن سید بزرگوار را می بینند، به او می گویند: اگر شرعاً اجازه داشتم، دست شما را می بوسیدم و سپس می افزایند: شنیده ام که مرا ناسزا گفته ای. این عمل شما از دو حال خارج نیست: یا بحق است، پس مرا بیدار کرده ای و آگاه به اشتباهم نموده ای؛ یا به ناحق است، پس بهانه ای دست من داده ای که وقتی فردای قیامت دست مرا گرفتند و خواستند به سوی جهنم ببرند، به همین بهانه جدت مرا یاری کند.^۱

-: یک روز هنگام درس، سیدی سؤالی می کند. آقا پاسخ اورامی دهند. ولی آن سید بزرگوار، جواب را قبول نمی کند و آن مطلب را انکار می نماید. آقا اصرار بر صحت جواب دارند؛ تا این که بحث داغ می شود. آقا کمی با صدای بلندتر پاسخ می دهند و آن سید جلیل القدر، سکوت اختیار می کند. پس از این که درس تمام می شود، آقا نزد آن سید می روند و از او پوزش می خواهند و عذرخواهی می کنند و به او می گویند: دستتان را بدهید تا من ببوسم، که چرا من با فرزند زهرا سلام الله علیها، با تندی صحبت کردم.^۲

-: یکی از سادات، خدمت ایشان می رسد و می گوید: آقا! بنده ماشین دارم؛ اگر کاری، امری دارید، بفرمایید تا انجام دهم. ایشان می فرمایند: برادر جان! شما سید هستید؛ من چگونه کارم را بر دوش شما بگذارم نهایت یک کار دارم برایم انجام بده و آن این که دست جواد را فردای قیامت بگیری و شفاعتم نمایی.^۳

-: شخصی از اقوام سببی ایشان - که از سادات محترم بود -، نقل می کرد که: روزی به دیدن آقا آمده بودم. برادر کوچکم - که هفت یا هشت ساله بود -، همراهم بود. داخل اتاق با آقا مشغول صحبت بودیم؛ هرچند گاه آقا از جایشان بلند می شدند و می نشستند. این کار چند بار با اندک فاصله ای تکرار شد. وقتی دقت کردم، فهمیدم قیام و قعود آقا به سبب برادر کوچک من است که از اتاق، خارج می شود و دوباره باز می گردد و هرنوبت که

۱. همان، ص ۴۰، به نقل از حاج آقا واله.

۲. همان، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۶۸.

او وارد اتاق می شود، آقا به احترام سیادت او بلند می شوند. دست برادر کوچکم را گرفتم و پهلوی خود نشاندم تا رفت و آمد نکند. ایشان با مهربانی و عطف فرمودند: بگذار بچه آزاد باشد و مزاحم او نشو، آزادش بگذاری تا بازی کند.^۱

۱۰- احترام به وقت دیگران

- : به وقت و زمان، بسیار اهمیت می دادند؛ مخصوصاً وقت مردم. به طوری که این امر مهم، در وصیت نامه ایشان محسوس است؛ زیرا در وصیت نامه نوشته بودند: برای من بیش از دو ساعت مجلس نگیرید و شفاهاً به فرزندانشان گفته بودند: این دو ساعت هم برای مراعات احترامات شماست؛ و گرنه همین مقدار هم لازم نیست. با این که کهولت سن و ناتوانی جسمی داشتند؛ لکن از وقت، حد اکثر استفاده را می کردند و لحظه ای آرام و قرار نداشتند. یا مطالعه می نمودند، یا چیز می نوشتند، یا دنبال کارهای خیر در خیریه ها بودند و حتی در خانه، کارهای خانه را انجام می دادند. به وقت مردم، بسیار اهمیت می دادند؛ به طوری که از وصایای ایشان این بود که برای تشییع جنازه من اگر چهار تن بودند، دیگر منتظر نشوید که مردم، جمع شوند. مرا تشییع کنید و مزاحم وقت مردم نشوید.^۲

۱۱- تأثیر کلام

- : درباره تأثیر عجیب کلام پر معنویت آن بزرگوار، جریانی به خاطر دارم: روزی آقای طاهایی (رحمة الله علیه) به منزل آمدند و گفتند: امروز در خدمت آقا، شاهد ماجرای عجیبی بودم! دو نفر برای طرح شکایتی نزد ایشان آمده بودند آن که شاکی بود، وقتی خواست، تا مسئله خود را عنوان کند، آقا فرمودند: اجازه بدهید من چند کلمه ای صحبت کنم. بعد شما بفرمایید، سپس این گونه آغاز نمودند: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۶۷، به نقل از حجة الاسلام حاج محمد تهرانی

۲. همان، ص ۲۸، به نقل از حاج آقا واله





یعنی: بدی و نیکی مساوی نیستند، بدی را به نیکی دفع کن، پس در این هنگام، آن که دشمن توست، دوست صمیمی تو خواهد شد (فصلت (۴۱): ۴۳).

تا این آیه را ایشان خواندند و ترجمه شد، یک مرتبه اشک از دیدگان آن دو تن فرو ریخت. برخاستند و یکدیگر را در آغوش کشیدند و گفتند: ما دیگر با هم دشمن نیستیم. دوست و برادریم و شکایتی نداریم و رفتند.^۱

- :مرحوم میرزا مدّت ها بود که با شخصِ سلمانی ریش تراش دوست بود. بعضی ها از دوستی ایشان تعجب می کردند و نمی توانستند بفهمند که چرا آقا با او رفاقت می کند. تا این که یک روز هنگامی که آقا از کنار مغازه سلمانی رد می شوند و می بینند که او یک مشتری را روی صندلی نشانده و به صورت او صابون یا خمیر ریش مالیده و آماده تراشیدن است، آقا با حالتی خاص و ابهت الهی می فرماید: فلانی، ورد می شوند. سلمانی با دیدن ایشان، دست از کار می کشد و به دنبال آقا می دود و اظهار ندامت و پشیمانی می کند. همین امر، سبب می شود که او تعویض شغل کند و به کار دیگری مشغول شود.^۲

سال ۱۳۶۴ یا ۶۵ شمسی بود که فردی به اتکای یک جریان سیاسی قوی در مشهد [که آن روز، این جریان در برابر مسائل سیاسی متکی به امام جمعه فقید مشهد حضرت آیه الله شیرازی بود] پیش من آمد و به سبب اختلافی که بین ما پدید آمده بود، به روی من اسلحه کشید و مرا تهدید به مرگ کرد. از او به دادگاه انقلاب شکایت کردم. وقتی متوجه شد که در عین اتکا به آن جریان؛ دادگاه به نفع او نیست و پارتی بازی وی کارساز نشد، متوسل به مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی شد. حضرت آیه الله تلفنی از من دعوت کردند. خدمتشان شرف حضور پیدا کردم. از من خواستند که رضایت بدهم و آن فرد را ببخشم. به آقا عرض کردم: ایشان به نام دین و انقلاب، قلدری و بد اخلاقی فراوانی کرده است، اجازه بدهید تنبیه شود. حضرت آیه الله وقتی متوجه شدند رفتار فرد مذکور بیشتر، سیاسی است و از طرف جریانی خاص، حمایت می شود. به من گفتند: من پدر ایشان را می شناسم سید خوبی است و شما به احترام جدش و من رضایت بدهید؛ ضمن اینکه آنان با من جواد

۱. همان، ص ۲۰، به نقل از خانم طاهایی.

۲. همان، ص ۲۴، به نقل از حاج شیخ مسلم حائری.

هم خوب رفتار نمی کنند. وقتی فهمیدم ایشان هم مورد بی مهری این جریان فکری هستند و دل خوشی از آنان ندارند و فقط برای رضای خدا این عمل را انجام می دهند، رضایت دادم. صادقانه بگویم که اول قصد رضایت نداشتم؛ ولی وقتی صفای باطن و خلوص نیت حضرت آیه الله را دیدم، تحت تأثیر نفوذ کلام معظم نه قرار گرفتم و رضایت دادم و از این رضایت برکت دیدم؛ البته نام برده هم بعد از این پیش آمد در حضور ایشان، اظهار ندامت و پشیمانی نمود.^۱

۱۲- خصایص دیگر

- از خصایص اخلاقی ایشان، این بود که در حضور شخص، از او تعریف نمی کردند؛ ولی در غیاب او تا آن جا که صلاح می دانستند، از صلاحیتها و شایستگی های وی، تعریف و تمجید می کردند... اواخر - که ضعف شدید داشتند و ایستادن برایشان دشوار بود -، روزی در کوچه مستشار با ایشان برخورد کردم. سؤالی از ایشان پرسیدم. نتوانستند ایستاده جواب دهند. همان جا نشستند و جواب مراد دادند و با همان حال وضعی که داشتند، اگر کسی برای کاری به ایشان مراجعه می کرد، تا حد امکان، آن را انجام می دادند. کمتر دیده شد که ایشان به کسی پاسخ نگویند یا ناامیدش کند.^۲

- روزی از حاشیه خیابان در حال گذر بودم که ناگهان دو چرخه سواری با شدت به ایشان برخورد کرد. به نحوی که عبا و عمامه و عصا و نعلین ها هر یک به طرفی پرتاب شدند و اعضا و جوارح ایشان هم زخمی شد. پس از لحظه ای که ایشان از جایشان بلند شدند، قبل از اینکه به سوی عبا و عمامه و عصا بروند، به سراغ دو چرخه سوار رفتند. در حالی که خودشان بیشتر آسیب دیده بودند، او را از زمین بلند کردند و گرد و غبار، از صورتش پاک نمودند و پشت سر هم تکرار می کردند که پسر جان! حالت چطور است؟ آیا صدمه و آسیبی دیدی؟ تمام هم و غمشان این بود که ببینند او طوری نشده باشد؛ در صورتی که شاید وی مقصّر هم بود. ولی ایشان، خود و درد اعضا و جوارح خویش را فراموش

۱. نوشته ارسالی خاطره ای از معلم عزیز، مرحوم آقای حاج حسن مهرآبادی.

۲. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۲۶.





کردند. دوچرخه سوار با تعجب و شگفتی با خود می گفت: این آقا کیست؟ من به ایشان زدم؛ ولی در عین حال، ایشان معذرت خواهی می کند! با خجالت و شرمندگی عذرخواهی کرد و سوار دوچرخه شد و ظاهراً ایشان متوجه مقام مرحوم میرزا نشد و رفت. تا در روز تشییع جنازه مرحوم میرزا (ره) متوجه می شوند که فردی بی تابی بسیار می کند و با صدای بلند می گرید. علت را جویا شدند، گفت: من همان کسی هستم که با دوچرخه به ایشان زدم و قضیه را نقل می کند و می گوید: من نمی دانستم آن موقع که ایشان چه کسی است که راهم را گرفتم و رفتم.^۱

- مرحوم میرزا به وعده توجه بسیار داشتند؛ به طوری که هر وقت صحبت از وعده پیش می آمد، این روایت را می خواندند:

عدة المؤمن أخاه نذر لا كفارة له، فمن أخلفَ فبخلفِ اللهُ بدأ ولم يقته تعرض وذلك قوله: ﴿يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون* كبر مقتا عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون﴾ (غافر (۴۰): ۵۶).

وعدۀ مؤمن به برادر ایمانی اش نذری است که کفاره ای برای آن نیست - یعنی اگر خلف کند هیچ کفاره ای نمی تواند جبران بکند. پس هر که خلف وعده کند، در واقع به خلف باخدا شروع کرده و به بغض شدید او دچار شده و این است قول خداوند متعال: «ای کسانی که ایمان آورده اید، چرا می گوید [و وعده می دهید] چیزی را که عمل نمی کنید؟! این [کار] که بگوئید [و وعده دهید] چیزی را و عمل نکنید، نزد خدا بسیار سخت مبعوض است.^۲

- مرحوم میرزا در بیمارستان، عمل پروستات، صورت داده بودند و به منزل آمدند. پزشکان ملاقات معظم له را ممنوع اعلام کرده بودند؛ ولی ارادتمندان مرتب، درب خانه را می زدند و احوال پرسی می کردند. من و یک تن از شاگردان ایشان قرار گذاشتیم که به نوبت سر کوچه ورودی منزل ایشان، بایستیم و هر کس آمد، از همان جا او را آگاه کنیم و برگردانیم، پس از مدتی آقا یکی از فرزندان خود را دنبال ما فرستادند و گفتند: آقا

۱. همان، ص ۲۸.

۲. همان، ص ۴۱، به نقل از حاج آقا واله، [جامع احادیث الشیعة، ج ۱۳، ص ۵۸۲].

فرموده اند که من راضی نیستم آقایان چنین زحمتی را تحمل کنند. حتماً برگردند. وقتی نزد آقا رفتم، بسیار عذرخواهی کردند و فرمودند: من وسیلهٔ زحمت شما شده‌ام و مکرراً عذرخواهی می‌کردند. اشاره کردیم که ایشان، هیچ‌گاه حاضر نمی‌شدند که زحمتی به فرزندان خود بدهند تا چه رسد به دیگران^۱

-: اگر ایشان اظهار نظری می‌کردند و کسی می‌گفت: شما اشتباه کردید یا خودشان می‌فهمیدند که اشتباه کرده‌اند، علناً می‌فرمودند: «من اشتباه کردم». این جمله را بدون خجل شدن می‌فرمودند.^۲

-: در هدایت اشخاص، ولو ظاهری دور از انتظار داشتند، به محض آن که احساس می‌فرمودند طالب هدایت هستند از هر نوع کمک مضایقه نمی‌فرمود. قشری وسط‌حی نمی‌اندیشید که چرا این آقا مثلاً ریشش را تراشیده و یا کراوات دارد. چون احساس می‌فرمود طالب حق و در راه حق، گام بر می‌دارد و در راه خدمت به مستمندان است. او را حمایت می‌فرمود و از این طریق، به حقایق اسلام و اخلاق و ایمان، آشنایش می‌ساخت و وقتی فردی را مستعد هدایت می‌یافت، سر از پا نمی‌شناخت و نمی‌گفت که با موقعیت روحانی که دارم، چرا با این‌گونه افراد در تماس باشم.

۱۳- شهرت‌گزینی

-: روزی ناشری که کتاب ایشان را چاپ می‌کرد، خدمت ایشان می‌رسد و عرض می‌کند: آقا! اجازه بدهید نام شما را روی کتابتان بنویسیم؛ اما ایشان اجازه نمی‌دهد. ناشر می‌گوید: هر نویسنده‌ای نامش روی کتابش چاپ می‌شود؛ چرا شما امتناع می‌کنید؟ ایشان می‌فرماید: مدارک کتاب همه معلوم است و هیچ احتیاجی نیست که نام مرا بنویسید؛ لذا فقط به حرف ج. تهرانی اکتفا می‌کنند.^۳

-: تیمسار سرتیپ صیاد شیرازی، چندین بار به ایشان (مرحوم میرزا) فرمودند که آقا!

۱. همان، ص ۱۹، به نقل از حاج آقا عطایی.

۲. همان، ص ۲۳، به نقل از حاج آقا واله.

۳. همان، ص ۳۲.





تشریف بیاورید جبهه؛ ولی ایشان پاسخ منفی می داد و می گفت: چون وجود بنده در جبهه باعث اذیت رزمندگان اسلام می شود؛ لذا نمی توانستم خیلی به جبهه بروم؛ گفتم: چرا؟ گفت: چون دیدم اگر با ایشان همراه شوم، مرتباً مصاحبه و فیلم برداری در کار است و من این را دوست نداشتم.^۱

- روزی در جبهه روی بلندی ایستاده بودم. دیدم از طرف تلویزیون با دستگاه ضبط و فیلم، به نزد من آمدند. گفتم: چرا آمدید؟ لابد می خواهید پرسید من که هستم؛ ولی من خود را معرقتی نمی کنم. شما بی جهت، خود را معطل نکنید!^۲

- ایشان، تواضع را تا بدان جا رسانده بود که برای آرامش روح خود و اظهار ارادت به آستان سرور شهیدان و ترویج این فرهنگ در جامعه، در عاشورای حسینی، مشک آب بر دوش می گرفت و سقای تشنه لبان می شد و در این اواخر، در جمع دوستان، زیارت عاشورا می خواند. پرورشگاه و آموزشگاه مرتضوی در مشهد، شاهد عاشوراها می است که او برای خیل عزاداران، زیارت عاشورا قرائت می کرد.^۳

- ناشری که کتاب «آئین زندگی» ایشان را چاپ کرده بود، روی جلد کتاب نام ایشان را «آیه الله تهرانی» نوشته بود. وقتی یک نسخه از این کتاب، به دست ایشان رسید، با دیدن لفظ «آیه الله» ناراحت شدند. به من گفتند: هر جا کتاب مرا دیدی، روی لفظ «آیه الله» خط بکش و بنده نیز اطاعت کردم. تا پس از مدتی که خدمت ایشان رسیدم، فرمودند: دیگر روی اسم «الله» خط نکش؛ زیرا روایتی دیدم که خط کشیدن روی اسم «الله» را منع کرده بود. این گفته ایشان، جز زهد و تقوا و بی میلی ایشان به مشهور و معروف شدن، چیز دیگر نبود و حقیقتاً این گونه بود که اگر کسی در سخنرانی یا نوشته، ام ایشان را با القابی بزرگ می آورد، ناراحت و گاهی عصبانی و رنجیده خاطر می شد و از مشهور شدن می ترسید.^۴

و نیز ایشان می گوید: در یکی از روزهایی که ایشان در جبهه بود، سیمای جمهوری اسلامی برای تهیه فیلم و خبر آمده بودند و از جاهای گوناگون، از جمله سنگرها و غیره، فیلم

۱. همان، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۶۰، به نقل از خانم طاهایی.

۳. مجله مشکوة، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۶۴.

۴. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۲۹، به نقل از حاج آقا واله.

برداری می کردند. تارسیدند به مرحوم میرزا، ایشان را شناخته بودند؛ ولی تا دوربین فیلم برداری به ایشان نزدیک می شود، معظم له عمامه از سر برمی دارد، [که موقع پخش از سیما، شناخته نشود].

به هر حال، روش و منش زندگی ایشان، این بود که نامی و یادی از ایشان، در جایی نشود و اگر کسی نام ایشان را به بزرگی یاد می کرد، ناراحت می شد و سریعاً اعتراض می نمود که چرا چنین گفتید؟ و بارها می فرمود: من جوادم.^۱

- بعد از فوت ایشان، روزی مشغول بررسی یادداشت های شخصی معظم له بودم. به نامه ای برخوردم که از طرف صدا و سیما، خراسان، برای ایشان آمده بود. در نامه از ایشان خواسته شده بود که به معرفی خود، با عنوان یکی از شخصیت های اسلامی این مرز و بوم بپردازند. استاد، در زیر جملاتی که از ایشان در زمره شخصیت های اسلامی در نامه یاد شده بود، با خودکار قرمز خطی کشیده بود و در حاشیه آن، دو جمله نوشته بود. یکی: «رُبَّ شَهْرَةٍ لَا أَصِلُ لَهَا» یعنی «ای بسا شهرتی که هیچ اصل و اساسی نداشته باشد». و دیگر: حدیث شریفی که به این مضمون آمده بود:

«رَحِمَ اللَّهُ امْرَأَةً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ»

یعنی خداوند، رحمت کند شخصی را که قدر و اندازه خود را بشناسد و پایش را از گلیمش دراز نکند.^۲

هرگز خود را شخصیتی به حساب نمی آورد و برای خویش، عنوان یا رتبه ای قائل نمی شد و ایشان مصداق روشن این آیه شریفه بود که خودشان تلاوت می نمود: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا» (تقصص (۲۸): ۸۳)^۳

- در جبهه، نوجوانی بسیجی، خدمت ایشان می رسد و می گوید: آقا بیایید باهم یک عکس بگیریم، ایشان می فرماید: من به شرطی باشما عکس می گیرم که به من قولی بدهید. نوجوان بسیجی می گوید: چه قولی به شما بدهم؟ آقا فرموده بود: قول بده وقتی که فردای

۱. همان، ص ۳۳.

۲. مائة كلمة لأمر المؤمنين، ص ۵۹.

۳. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۳۵، به نقل از حجة الاسلام حاج محمد تهرانی.





قیامت، دست جواد را می‌گیرند که به طرف جهنم ببرند، بیایی و مرا شفاعت کنی! او قول می‌دهد و بعد آقا با او عکس می‌گیرد.^۱

- آیه الله آقا میرزا جواد تهرانی - اعلى الله مقامه - فقیه بزرگ، متکلم چیره دست و روز آمد، مفسر قرآن و از همه برجسته‌تر، آینه فضایل و آیه بزرگ و اسوه اخلاق بود. مصداق علم با عمل و صدیق با ادب، فروتن، شهرت‌گریز بود. این عالم ربانی، برجستگی ویژه‌ای هم داشت؛ آن هم تواضع ایشان بود که زبانزد خاص و عام بود. به سبب همین منش متواضعانه، در حلقه شاگردان و حتی مریدان نیز به نام «میرزا جواد آقا» از ایشان یاد می‌شد بدون القاب و تشریفات. به حقیقت ایشان تجلی اسم هادی خداوند بود.

به یاد دارم که در ایام کودکی، روزی در خانه را کوبیدند و من در را گشودم. کامل مردی در کسوت روحانی، پشت در بود. بر من سلام کرد و پرسید: پدرتان در منزل تشریف دارند؟ گفتم: آری. فرمود: به ایشان بگویید جواد آمده است. به داخل بازگشتم و با سادگی کودکانه به مرحوم پدرم، گفتم جواد آمده تا شما را ببیند. پدرم لبخندی زد و فرمود: پسر، ایشان می‌گویند جواد تو نگو جواد؛ ایشان استاد من میرزا جواد آقا تهرانی هستند.

کمی که بزرگ‌تر شده بودم در مجلس بزرگداشتی برای فرزند ارشد امام، مرحوم آیه الله حاج آقا مصطفی خمینی - که در مسجد حاج ملا هاشم مشهد برگزار شده بود - شرکت کردم. مرحوم آیه الله تهرانی تشریف آوردند و در صف النعال نشستند. از نزدیک، ایشان را می‌دیدم. خطیب منبر در اثنای سخن، به رسم رایج، از بزرگان حاضر در مجلس یاد کرد. از آیه الله تهرانی هم با لقب حجة الاسلام نام برد. ایشان، ناراحت و برافروخته شد و تقریباً نیم خیز شد و اعتراض کرد که آقا نگوید. جمله‌ای که فرمود کماکان در گوشم زنگ می‌زند: «وای به حال اسلامی که من حجّت آن باشم».

مرحوم پدرم از شاگردان و مریدان مرحوم میرزا مواظب بودند که درس تفسیر ایشان را از دست ندهند. بسیار علاقه داشتند که ما هم، به این درس، حاضر شویم. در زمانی که

۱. خاطراتی از آئینه اخلاقی، ص ۶۲، حاج آقا واله.

درس در مسجد حاج ملّا حیدر برگزار می شد، مدتی را که من در مشهد بودم، معمولاً در درس شرکت می کردم. یکی از شاگردان ارشد ایشان - که البته تردید دارم که آقای سید عبدالوهاب حقی بود یا فرد دیگر -، نمونه ای از دقت فراوان ایشان را برای من چنین نقل کرد: روزی مرحوم میرزا آیه ای به مناسبت، در درس، قرائت فرمود:

دو آیه در قرآن در سوره های مائده و نساء هست که مضمون آن مشابه، ولی تعبیر و پایان آن، متفاوت است. یکی این است: «کونوا قوامین بالقسط شهداء لله» و دیگری: «کونوا قوامین لله شهداء بالقسط». ایشان یکی از این آیه ها را تلاوت کردند، ولی آخر آیه دیگر را به جای آخر آن یکی خواندند. فردای آن روز - که استاد به مسجد می آمدند - در بین راه به ایشان برخوردم. تذکر دادم که دیروز شما آیه فلان را با آیه دیگری خلط کردید. وقتی مرحوم میرزا روی منبر قرار گرفتند، پیش از شروع درس جدید فرمودند: من دیروز آیه قرآن را غلط خواندم. سه بار این مطلب را تکرار کردند. بعد فرمودند: درستش چنین است و آیه را تلاوت کردند.

همچنین مرحوم میرزا از امامت جماعت و هر کاری که شائبه پیش افتادن در آن بود، پرهیز می کردند. ولی اصرار داشتند نمازهای یومیه را در مسجد بخوانند؛ در نزدیکی منزل ایشان، مسجد کوچکی بود که مجاور مدرسه بعثت بود. آقای حائری در این مسجد، اقامه جماعت می کردند. به یاد دارم که مرحوم میرزا یکی از مأمومان همیشگی بودند. با آن که مرحوم میرزا روحانی ارشد و استاد همه کسانی بودند که در آن مسجد نماز می گزارند، اما هرگز حتی زمانی که امام جماعت، غایب بود، امامت نکردند.

مرحوم میرزا در برابر ادای تکلیف، بی اندازه وسواس داشتند. در عین مراعات در گفتار و رفتار، هیچ گونه رودربایستی در ادای وظیفه نداشتند. روزی جمعی در منزل ایشان در خدمت بودند. من نیز در آن جمع بودم. در موضوع های گوناگونی بحث شد. کسی چیزی گفت که شائبه غیبت در آن بود. میرزا انگشت خود را در گوش های خود فرو کرد و مکرر فرمود آقا نگوئید، اسم نیاورید.

روز دیگر، یکی از روحانیان مشهور و انقلابی آن روز مشهد، در جایی سخنانی تند





گفته بود و تعرض به برخی بزرگان داشت. من که نوجوانی بودم، خدمت مرحوم میرزا رسیدم و گله کردم که کسی که چنین کاری کرده، تکلیف چیست. ایشان با آرامش مثال زدنی و با حوصله فراوان، برای من توضیح دادند که حرف تو درست است؛ نباید به بزرگان تعرض کرد، اما در این زمینه باید توجه کنید که شاید آن گوینده، حجتی شرعی داشته است. باید عمل مؤمن را حمل بر صحت کنید.^۱

۱۴- زهد و بی‌اعتنایی به دنیا

- در گرفتن وجوهات احتیاط می‌کردند و به هیچ وجه، وجوهات را نمی‌گرفتند. وقتی هم شخصی نزد ایشان برای پرداخت وجوهات می‌آمد، می‌فرمود: بنده نه مجتهد هستم و نه مرجع تقلید و نه اجازه گرفتن، از مرجع و مجتهد را دارم.^۲

- ایشان لباس های معمولی و گاه بسیار ارزان قیمت می‌پوشید و همان یکی دو دست لباسی را که داشتند تا وقتی که امکان داشت، به تن می‌کرد و از خرید لباس نو و جدید امتناع می‌ورزید. اگر هم کسی برای ایشان، اتفاقاً، پارچه‌ای به رسم هدیه می‌آورد، گاه می‌دیدید که همان پارچه نو را هم، به دیگری می‌بخشید و می‌فرمود: برای من همان لباس های خودم کافی است و ان شاء الله مرا به سرمنزول مقصود می‌رسانند [یعنی تا وقت مرگ، مرا بس است]. در موقع رحلتشان، از مایملک دنیا، همان یکی دو دست لباسی را که لازم بود، داشت و می‌فرمود: همین رابه لحاظ نماز باید مالک باشم. ایشان خانه، کتاب، فرش، اثاثیه و غیره، هیچ یک را از آن خود نمی‌دانست و مالک آن نبود؛ حال آن که با عزت و مناعت طبعی بس عظیم زندگی می‌کرد و همتی عالی و والا داشت و محتاج به کسی جز خدا نبود.^۳

تذکره
امام
زین العابدین
علیه السلام
*
۱۲۲

- پس از فوت همسرشان پیوسته در منزل تنها بود و این تنهایی و بی‌پرستاری، برای همه ما مایه نگرانی بود. گرچه ایشان همیشه می‌فرمود: من به زندگی طلبگی عادت دارم

۱. نقل از جناب آقای دکتر حسین واله فرزند مرحوم حاج آقا واله.

۲. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۱۳، به نقل از حجة الاسلام محمدتهرانی.

و می توانم تنها زندگی کنم. ولی من روزی خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: تنهایی شما ما را نگران کرده است. سپس با اصرار فراوان، خانمی را خدمت ایشان معرفی کردم. ایشان فرمود: شما به آن خانم بگویید: من در نجف که طلبه بودم و روی حصیر زندگی می کردم، هم حجره من اصرار داشت که خواهرش را به عقد من درآورد، در آن زمان به او گفتم: شما نامه ای برای خواهرتان بنویسید تا ایشان بدانند که می خواهد با یک طلبه حصیر نشین زندگی کنند، نه با برادر فلان آقا یا فلان خانم. امروز هم به این خانم بگویید که این همان جواد حصیرنشین است، فقط آن حصیر، به این موکت مستعمل، تبدیل شده است. با این که بحمدالله همیشه آبرومند زندگی کرده ام؛ ولی خانه و زندگی و چیزی از آن من نیست و همه متعلق به فرزندانم است. من هستم و کتابخانه ام [که البته آن را هم بخشیده بود].^۱

-: یک روز به بنده فرمود: دو جلد کتاب فلان را بگیر و بیاور. از منزل ایشان که خارج شدم، خوشحالی عجیبی به من دست داد. چون دیدم آقا کارشان را به بنده واگذار کرده است. پس از چند روز توانستم کتاب ها را به قیمت بیست تومان بخرم. ولی موقعی که کتابها را خدمت آقا بردم، فرمود: فلانی! چند روز پیش بیماری ای برایم رخ داد که مجبور شدم پول دکتر و دارو را بدهم؛ لذا فعلاً محلی برای خرید این کتابها نیست و خریدن آنها هم زمینه ای ندارد.^۲

پنجم: زندگی اجتماعی و سیاسی گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

الف - خدمات اجتماعی

مرحوم میرزا در مسائل اجتماعی و قضای حوایج مؤمنان و رفع مشکلات و گرفتاری های برادران دینی، کوشش بلیغ و اهتمامی جدی داشت. آنچه را از وی در حل مشکل یارفع گرفتاری می خواستند، با گشاده رویی، در حد توان می پذیرفت و از این که با نامه، تلفن و توصیه خدمتی را انجام دهد، دریغ نمی ورزید و سعی در برآوردن نیازهای مردم داشت و

۱. همان، ص ۱۴، به نقل از خانم طاهایی.

۲. همان، ص ۱۵، به نقل از حاج آقا واله.





در اجرای آنها ذره‌ای کوتاهی نمی‌کرد. در یک روز گرم تابستان، ساعت یک بعد از ظهر در اتاقم در مدرسهٔ میرزا جعفر استراحت می‌کردم. ناگهان شنیدم مرا صدا می‌زنند. از ایوان اتاق، به داخل حیاط مدرسه نظر انداختم. استادم میرزا را دیدم که مرا می‌طلبد. فوراً به پایین دویدم، عرض کردم: چه می‌فرمایید آقا؟ اشاره به نوجوانی کرد که به تازگی از روستا برای تحصیل به این مدرسه، وارد شده بود و فرمود: این آقا را می‌شناسی؟ پرسیدم: برای چه؟ فرمود: اظهار می‌دارد که از محلمان پولی برایم پست کرده اند وقتی برای دریافت مراجعه کردم، مأمور پست گفت: چون شناسنامه همراهت نیست، باید یک معرف بیاوری. من هم شما را معرفی کردم: حال، ایشان دنبال من آمده است و چون او را نمی‌شناسم، خواستم به وسیلهٔ شما او را شناسایی کنم. تادر ادارهٔ پست گواهی دهم که بلی، ایشان فلانی است و پول حواله شده متعلق به وی است. عرض کردم: ایشان را با همین نام می‌شناسم و به تازگی به این مدرسه آمده است. ولی اجازه فرمایید تا بنده همراه ایشان بروم و شما خود را با این ضعف حال و در هوای گرم زحمت ندهید. این کار از من ساخته است. فرمودند: مرا معرفی کرده و خود باید همراه ایشان بروم. هر چه اصرار ورزیدم، فایده‌ای نبخشید و مرحوم میرزا همراه آن نوجوان تازه از روستا آمده، به طرف ادارهٔ پست راه افتادند.^۱

-: نخستین صندوق قرض الحسنه ایران - که در سال ۱۳۴۲ ش، در مشهد آغاز به کار کرد -، با تأیید و مساعدت ایشان، صورت گرفت. این مؤسسه، هم‌اکنون به صورت مجموعه‌ای شامل صندوق قرض الحسنه، فروشگاه تعاونی و کتاب‌خانه، به منظور عرضهٔ خدمات رفاهی و فرهنگی به طلاب و روحانیون حوزهٔ علمیهٔ مشهد و دیگر طبقات مردم، فعالیت چشمگیر و موفق دارد.

-: نخستین مرکز خیریهٔ درمانی به نام «درمانگاه خیریهٔ بینویان»، با اشاره و مساعدت ایشان و جمعی از دوستان پزشک وی، در سال ۱۳۳۴ ش، در شهر مشهد، تأسیس و راه‌اندازی شد و خود ایشان هم هر هفته یک شب، در جلسه هیئت مدیرهٔ آن، شرکت می‌کردند و برای آنان تفسیر می‌گفتند.^۲

۱. مجله مشکوة، صص ۳۶-۳۷، ص ۱۷۰.

۲. همان، صص ۱۷۰-۱۷۱.



- : احداث مدرسه علمیه حضرت ولی عصر (عج) در مشهد : مرحوم توسلی از علاقه مندان مرحوم میرزا بود و در سفر به مشهد، همیشه به زیارت ایشان می شتافت و از محضر ایشان بهره ها می گرفت و درباره احداث مدرسه علمیه به نام حضرت ولی عصر (عج) در مشهد - که مورد نظر جناب میرزا بود - ، مرحوم توسلی با خرید دو باب منزل در بازار سرشور مشهد، این مدرسه را بنیان نهاد. اما جناب میرزا مدیریت مدرسه را شخصاً نپذیرفت و از مرحوم توسلی خواست که مدیریت مدرسه را به آیه الله حاج شیخ ابوالحسن شیرازی - که از روحانیون لایق و صدیق مشهد بود - ، بسپارند و این مدرسه تا زمان حیات مرحوم آیه الله شیرازی پابرجا بود.^۱

ب - فعالیتهای سیاسی :

- : مرحوم میرزا - که پرورده مکتب انسان ساز اسلام و خود مجسمه ای از نشانه اسلام و تشیع بود - ، هیچ گاه به یک زمینه از دین و مذهب بسنده نمی کرد. او وظیفه و تکلیف الهی خود را، هم در فراگیری و تدریس علوم دینی جست و جو می کرد و هم با حضور در جامعه و تلاش در رساندن مفاهیم والا و چند بُعدی اسلام، به زوایای گوناگون اجتماع می پرداخت. بر پایه همین نگرش بود که به هنگام جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، روزی در درس تفسیر گریه کرد و فرمود: ای کاش در صحرای سینا بوم و کفش سربازان مصری را جفت می کردم!^۲

در امر نهضت و پیروزی انقلاب اسلامی، مردم مشهد، اعتماد بسیار زیادی به مرحوم میرزا داشتند به طوری که امور انقلاب از قبیل راهپیمایی های میلیونی، بستن بازار، یا نرفتن ائمه جماعات به مساجد، به عنوان اعتراض همه این ها با دستور ایشان انجام می شد. بدین گونه که: اطلاعیه ای صادر می شد با امضای آقایان آیات: ۱. میرزا علی آقا فلسفی ۲. حسنعلی مروارید ۳. آقا حسین شاهرودی ۴. عزالدین زنجانی ۵. شیخ ابوالحسن شیرازی ۶. مرحوم میرزا .

آقایان، در صورتی امضا می کردند که امضای مرحوم میرزا در صدر آن باشد و اگر

۱. پایگاه اطلاع رسانی شهرداری دماوند، ۱۳ اسفند ۱۳۸۷، حاج میرزا عبدالله توسلی معتمد علماء.

۲. مجله مشکوة، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۷۱.



ایشان امضا نکرده بود، هیچ یک حاضر به امضای آن نمی شدند. یاد دارم که در بدو نهضت در سال ۵۶-۵۵ که از امام (ره)، در مسجدی صحبت به میان آمد، روحانی و منبری مسجد گفت: ما امام خمینی را به آن صورت نمی شناسیم ما باید ببینیم آقای میرزا چه می فرمایند: اگر تأیید کنند قبول داریم. لذا مرحوم میرزا هنگامی که برای انقلاب و پیروی از دستورات امام، مطالبی را بیان کرد، در این جا بود که یک پارچه همه مشهد به فروش آمد و به پا خواستند و یاد دارم روزی در تحصنی - که به مناسبت دستگیری برخی بانوان در منزل یکی از مراجع مشهد بود -، یکی از عالمان حاضر در تحصن، به طلبه ای سفارش کرد که بگویند بازار تعطیل کند به عنوان اعتراض. بازاریان در پاسخ گفتند که: ما شما را نمی شناسیم در این مسأله آقای میرزا چه می فرمایند؟ اگر ایشان بفرمایند تعطیل! روی چشم همگی تعطیل می کنیم.

از این مطلب، به دست می آید که در مشهد مقدس، جهت قیام همگانی و اعتصابات و راهپیمایی ها و تعطیل بازار و نماز جماعت ها مرحوم میرزا حرف اول را می زند و نقش برتر داشت و اگر ایشان در امر نهضت، پیش گام نبود، انقلاب در مشهد روان و آسان پیشرفت نمی کرد و این مطلب تا پیروزی انقلاب ادامه داشت.

- در پی حادثه خونبار مدرسه فیضیه در دوم فروردین ۱۳۴۲ ش، در دوازدهم همان ماه فروردین، آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی به همراهی آیه الله حاج شیخ مجتبی قزوینی و حاج شیخ حسنعلی مروارید، با ارسال تلگرافی به آیه الله العظمی گلپایگانی، مراتب تأثر خود را از این فاجعه غم انگیز و ناگوار اعلام نمود.^۱

- مرحوم میرزا، کتاب بررسی درباره اسلام را در رد نظریات احمد کسروی نگاشت و به زیور طبع آراست و آن زمان که شهید سید مجتبی نواب صفوی قیام نمود و در مقابل ادعاهای احمد کسروی صبر نکرد تا عاقبت او را به قتل رساند، ایشان محبتی شدید از نواب در دل داشت و او را دعا می نمود. حاج آقاغروی می گوید: وقتی با خبر شدیم که نواب صفوی با جمعی به نام فدائیان اسلام، وارد مشهد شده و در مهدیه اقامت

۱. گلشن ابرار، ج ۶، ص ۳۱۷



گزیده‌اند. ما و جمعی از طلبه‌ها که به نواب عشق می‌ورزیدیم، به دیدنش شتافتیم. گروه‌هایی اعم از روشن فکر دانشگاهی یا بازاری، یا از مردان کشوری و لشکری فوج فوج به دیدارش می‌آمدند و از کلماتش بهره می‌بردند. اما از میان علمای مشهد، فقط آیه الله تهرانی را دیدیم که آمد و در کنار نواب قرار گرفت. نواب صفوی هم - که با یک نگاه، دوستان خداجو را می‌شناخت و آنان را جذب می‌نمود -، خود مجذوب ایشان شد و محبت و رابطه غیابی در ظهور عینی و حضور شدت یافت. روزی در خدمت مرحوم میرزا بودم و صحبت از نواب شد. جمله‌ای فرمودند که هیچ وقت از خاطر نمی‌رود، فرمودند: «نواب خود را تربیت نموده است»^۱.

- : مرحوم میرزا قبل از انقلاب در رفتار و گفتارش با رژیم طاغوت مخالفت می‌نمود؛ لذا رژیم شاه هم درباره ایشان حساسیت داشت و برای کنترل درس تفسیر ایشان، مأمور مخفی گذاشته بود. روزی در مدرسه میرزا جعفر، مأموری آمد و به من گفت: خودت را به اطلاعات شهربانی معرفی کن و به جواد تهرانی هم اطلاع بده که خود را معرفی کند. به آن مأمور گفتم که اطلاع به ایشان به بنده ربطی ندارد. من فقط اختیار خود را دارم. ولی پس از دو ماه یا کمتر، متوجه شدم که دوباره آقا را به سازمان امنیت، دعوت کرده‌اند. خدمتشان رسیدم و عرض کردم: اگر اجازه بدهید بنده به جای شما بروم بینم چه می‌شود. فرمود: خوب است و شماره رمزی را که به ایشان داده بودند، به من داد و برایم دعا نمود و فرمود: وقتی رفتی اولاً حرف‌های خودت را شجاعانه بگو. ثانیاً باکمال بی‌اعتنایی با آنان برخورد کن و اگر حرف‌های شما را نپذیرفتند و درشتی به خرج دادند، توهم از اتاق خارج شو و درب اتاق را محکم به هم بکوب، که علامت بی‌اعتنایی به آنان باشد.

- : شخصی بزاز به مرحوم میرزا گفته بود: آقا! من به رئیس سازمان امنیت قول داده‌ام که شما تا آن جا بروید. مرحوم میرزا به احترام قول این آقا به سازمان امنیت رفتند. از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۳ بعد از ظهر، ایشان را گرسنه و تشنه نگه داشته بودند و عکس‌های گوناگون از ایشان گرفته بودند و در نهایت، آقا را پیش رئیس سازمان بردند و او بابت شرمی

۱. جلوه‌های ربانی، ص ۸۷، به نقل از آقای غرویان.



تمام گفته بود: من با شما کاری داشتم؛ دیدم صلاح نیست به منزلتان بیایم و صلاح در این دیدم که شما بیایید. غرض از مزاحمت این است که بین من و استاندار اختلاف پیش آمده. یعنی در وقت آمدن شاه استاندار، شما را دعوت نکرده یا دعوت شده‌اید و خودتان نیامده‌اید؟ می‌خواستم این موضوع را از زبان شما بشنوم.^۱

- هنگام ورود آیه‌الله میلانی [رضوان الله تعالی علیه] به مشهد، مرحوم میرزا و جمعی از علما، ورود ایشان را مغتنم شمردند و از ایشان، به شایستگی تکریم نمودند. طولی نکشید که بر اثر تبلیغات بعضی، جو نامساعد در مشهد پدید آمد. عده‌ای که به منزل آیه‌الله میلانی نمی‌رفتند، اغلب بازاری بودند و عده‌ای هم از طلبان، بر اثر یک رشته تبلیغات در درس آیه‌الله میلانی شرکت نمی‌کردند و به منزل ایشان هم نمی‌رفتند. مرحوم میرزا عنایت داشتند که اصحاب درسشان، در جلسه درس آیه‌الله میلانی شرکت کنند و زمانی که آیه‌الله میلانی با جمعی از علمای شهرستان‌ها در تهران، با هدف حفظ امام [رضوان الله تعالی علیه]، تحصن نمودند، پس از برگشت به مشهد مرحوم میرزا درس فقه خود را مدتی تعطیل نمودند و امر کردند که اصحاب درسشان به درس آیه‌الله میلانی بروند. در همان اوج اختلاف، روزی در معیت یکی از دوستان، به منزل مرحوم میرزا رفتیم و ایشان پس از چند جمله‌ای صحبت، با ناراحتی فرمودند: چرا بعضی از طلبه‌ها و احیاناً علما در صدد تضعیف و تحقیر آیه‌الله میلانی برآمده‌اند. مگر من و امثال من می‌توانند حوزه را حفظ کنند؟! آیه‌الله میلانی، هم از نظر علمی مورد توجه مرحوم میرزا بودند، و هم از نظر سیاسی [زیرا معظم له با ظلم در ستیز بودند] و هم از نظر تقوا و زهد در نحوه زندگی داخلی خود، مراقبت داشتند.^۲

- همگام با انقلاب و امام؛ ایشان که به لزوم دگرگونی در ارکان فرهنگی و سیاسی ایران باور داشت، در طول مبارزات اسلامی ملت ایران بر ضد رژیم ستمشاهی، از پیشگامان نهضت بود. وی با همان قد خمیده و جسم نحیف، در راه پیمایی‌ها و تظاهرات قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، حضور مستمر داشت و اعتراضات و تحصن‌ها و

۱. همان، ص ۹۵-۱۰۲، برگرفته از مطالب آقای غروی‌ان.

۲. همان، ص ۱۰۳-۱۰۶، برگرفته از مطالب آقای غروی‌ان.

اطلاعیه‌های انقلابی ایشان هم به همراه سایر آیات عظام در مشهد، از خاطرات فراموش ناشدنی روزهای اوج انقلاب، در مشهد، به شمار می‌رود.

- میرزا جواد آقا در انقلاب اسلامی ایران، از آغاز شکل‌گیری تا پیروزی نهایی، از هیچ کوششی دریغ نکرد. وی در اخذ امضای علما و بزرگان حوزه علمی مشهد و به نتیجه رساندن اطلاعیه‌های ضد دستگاه ستم شاهی و حمایت از نهضت امام خمینی (ره) نیز نقشی به سزا داشت و در اطلاعیه‌های ضد رژیم شاهنشاهی، نام و امضای ایشان در رأس بود وی با حضور در صحنه‌های گوناگون انقلاب؛ تظاهرات، اعتصابات و غیره، به محفل‌ها گرمی می‌بخشید و به انقلابیون امید می‌داد و در شناساندن امام (ره) و راه و رسم آن بزرگوار، بیشترین نقش را ایفا می‌کرد و بسیاری از متدینین اظهار می‌داشتند: ما، امام را نمی‌شناختیم؛ آیه الله میرزا جواد تهرانی، ما را با آن شخصیت بزرگ و اهداف او آشنا کرد.^۱

- بعد از حمله جنایتکاران رژیم شاه، به بیمارستان امام رضا (علیه السلام)، کلیه علمای شهر، مرحوم آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی و آیه الله شیرازی - که امام جمعه مشهد بودند - و حاج آقا طبسی، مرحوم هاشمی نژاد و همه علما و مرحوم آیه الله شیرازی بزرگ - که در مشهد مرجع بودند -، خودشان ابتدا آمدند، بعد پسران ایشان آمدند سپس همه آمدند و در بیمارستان به تحصن نشستند.^۲

- هنگام استانداری عبدالعظیم ولیان - زمانی که نهضت امام خمینی رحمت الله علیه، اوج می‌گرفت -، روزی با یکی از استادان محترم فعلی حوزه علمی قم - که آن موقع در مشهد ساکن بودند -، خدمت میرزا جواد آقا تهرانی (ره)، رسیدیم. ایشان برای ما واقعه‌ای را نقل کرد که قبلاً مقداری از آن را شهید هاشمی نژاد (ره) برایم گفته بود. ماجرا این بود: هنگامی که نهضت اوج می‌گرفت، ولیان بنا گذاشت که با علمای مشهد، نشستی داشته باشد و درباره تظاهراتی که انجام می‌شود، گفت و گو کنند. علما به این فکر افتادند که جلسه را در منزل کسی بگذارند که او متهم واقع نشود. بنا بر این قرار شد در منزل

۱. روزنامه اطلاعات، مورخ ۱۳۷۴/۹/۴.

۲. اسناد مناسب‌ها، خاطراتی از انقلاب اسلامی ایران یا تاریخ شفاهی، مصاحبه با آقای دکتر حسین فتاحی، تاریخ ۱۳۷۲/۴ دی، ش، پزشک.



مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی باشد؛ زیرا ایشان مورد قبول تمامی علما بودند و متهم واقع نمی شدند.

مرحوم میرزا واقعه را چنین تعریف می کردند: وقتی بنا شد که این نشست، در منزل من باشد، با خود فکر کردم که نکند ولیان شیطنت کند و به ما نیرنگ بزند و تصمیمی به ضرر ما گرفته شود. لذا با قرآن استخاره کردم که برگزاری جلسه خوب است؟ استخاره بد آمد. تصمیم گرفتم جلسه را به هم بزنم. تلفن را برداشتم و با ولیان تماس گرفتم. تلفنچی گوشی را برداشت. گفتم: آقای ولیان هست؟ گفت: شما؟ گفتم: جوادم. تلفنچی ولیان را خبر کرد. ولیان با من صحبت کرد. به او گفتم: آقای ولیان! نمی شود زمان جلسه وقت دیگری غیر از وقت مقرر باشد؟ او گفت: من با شما دیگر جلسه نمی گذارم؛ در حالی که گوشی تلفن را پایین می آوردم، گفتم: به درک که نگذاشتی. مرحوم آیه الله تهرانی با شعفی که در چهره و حرکات و نحوه صحبت ایشان نمایان بود، می فرمود: خوب شد که این نشست انجام نشد.^۱

- پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز، پیوسته از بارزترین چهره های حامی انقلاب بود. وی در سال ۱۳۵۸ ش، از حوزه انتخابیه استان خراسان، به نمایندگی مجلس خبرگان بررسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انتخاب شد.^۲

- ایشان در سال ۱۳۵۸ ش که امام خمینی (ره) برای مدتی به قم مراجعت کرده بودند، به همراه جمعی از علما، مدرّسان و طلباب حوزه علمیه مشهد، برای دیدار با امام، ره سپار قم شدند. نگارنده - که با طلباب در حیاط بیرونی، به انتظار دیدار و سخنرانی امام نشست بودیم -، خوب به یاد دارم که امام در معیت برخی از علمای مشهد، از اندرونی، وارد حیاط بیرونی شدند و در اتاقی که برای سخنرانی در نظر گرفته شده بود، مستقر گردیدند. مرحوم میرزا در میان علمای حاضر، در اتاق با قامت خمیده ایستاده و به عصای خود تکیه داده بود. نظر امام (ره) به ایشان جلب شد و دستور دادند صندلی آورند و از مرحوم میرزا خواستند که روی صندلی بنشیند. ایشان به امام (ره) تعارف کرد و سرانجام با اصرار امام



۱. نوشته ارسالی، حجة الاسلام آقای تقی خادم.

۲. ایران. مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۴، ص ۳۴۸.

مرحوم میرزا روی صندلی نشست و امام (ره)، ایستاده مشغول سخنرانی شدند و این خود، نمونه‌ای از توجه و عنایت خاص امام (ره) به مرحوم میرزا بود.

- تأییدها و پشتیبانی‌های مکرر مرحوم میرزا از مواضع نظام جمهوری اسلامی در زمینه‌های گوناگون و بویژه حضور چند باره وی در جبهه‌های جنگ، در آشکار نمودن حقایق انقلاب، سهمی بسزا داشت.^۱

- روزی به محضر میرزا جواد آقا تهرانی مشرف شدم. زمانی بود که تازه از جبهه جنگ تحمیلی بازگشته بود. فرمود: ما توفیق درک زمان معصومین علیهم‌السلام را نداشتیم تا در رکاب آنان، به جبهه‌های حق برویم، اکنون این فرصت پیش آمده و در زمان نایب امام، قرار گرفته‌ایم و جنگ را بر ما تحمیل کردند. لازم است برای دفاع در جبهه‌ها حاضر شویم، تا از حکم الهی جهاد در را خدا، محروم نمانیم. در ادامه فرمود: به جبهه رفتم گرچه کاری از پیرمرد هشتاد و چند ساله‌ای مثل من ساخته نبود؛ لکن با لباس رزم داخل سنگرها می‌رفتم و به سربازان کمک می‌کردم. همان طوری که در روایات آمده است: وقتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام را می‌خواستند در آتشی که نمرود آماده کرده بود، بیندازند، همه ملائک پروردگار اعلام آمادگی کردند تا کمکش کنند. حضرت ابراهیم علیه‌السلام فرمود: من نیاز به کمک دارم. اما نه به کمک شما؛ بلکه از خدای خود، انتظار کمک دارم. نقل می‌کنند: در این میان، قورباغه‌ای هم دهانش را پر از آب کرد و برای خاموش کردن آتش، به حمایت از ابراهیم علیه‌السلام رفت. فرمود: من هم به منزله آن قورباغه می‌خواستم سهمی در این دفاع مقدس داشته باشم تا این که حضرت امام (ره) متوجه شدند و از من خواستند که به مشهد و حوزه برگردم. من هم اطاعت امر کردم و برگشتم. پس از مدتی مجدداً عازم جبهه شدم، دوباره حضرت امام (ره) مرا احضار کردند و فرمودند: من از شما خواستم که به مشهد برگردید. در جواب عرضه داشتم: اما ما! من هم برگشتم. ولی نهی نفرمودید که به جبهه نروم. لذا از مشهد، عازم جبهه شدم. فرمودند: اگر چنین است، الآن می‌گویم که دیگر به جبهه نروید و در مشهد بمانید و در جبهه تعلیم و تربیت، به تربیت طلبان و هدایت مردم پردازید. من هم قبول کردم.^۲

۱. مجله مشکوة، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲. نوشته‌های ارسال، حجة الاسلام حاج آقای میرعماد، متن حدیث چنین است: «وكان الضفدع يذهب بالماء ليطفئ

به النار». ر. ک: تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۳.





- ایشان چهار بار، به جبهه رفت و با رزمندگان اسلام، در عملیات، شرکت جست. تیراندازی وی در صحنه نبرد و زدن خمپاره توسط ایشان را، همراهان ایشان و رزمندگانی که در محل بودند، از یاد نمی‌برند. انس و محبت او با جوانان مخلص بسیجی، چنان تأثیری در آن جوانان می‌نهاد که عزم آنان را در ادامه نبرد، دو چندان می‌کرد. روزی که در محضرشان بودم، بچه‌ای به من نشان داد و فرمود: در این بسته، کفن من است. هر وقت به جبهه می‌روم، آن را با خود می‌برم و بارها به دوستان گفته‌ام، در جبهه هر جا که شهید شوم یا بمیرم، همان‌جا با همین کفن مرا دفن کنید و حق ندارید جنازه مرا به مشهد یا جایی دیگر، انتقال دهید.

- با این که از امامت در نماز جماعت پرهیز داشت و بارها به برخی از شاگردانش و حتی بعضی از طلبان اقتدا می‌کرد، اما فقط در جبهه بود که امامت در نماز را پذیرفت و خود، دلیل آن را چنین بیان می‌کرد: من دیدم این جوان‌ها جانیشان را در طبق اخلاص گذاشته و آماده جانبازی هستند. چون از من طلبه‌ناچیز خواستند که برایشان نماز جماعت بخوانم، شرم کردم که تقاضای این عزیزان را رد کنم.^۱

- شایان توجه است که استاد بزرگوار، با این که با همه توان از انقلاب اسلامی، قولاً و عملاً پشتیبانی می‌کرد، اما در اواخر دوران عمر شریفش، به سبب پاره‌ای از رفتارهای نسنجیده مسئولان محلی، نوشته‌ای در منزل، بالای سرش نصب کرده بود، که در آن نوشته شده بود: «لطفاً بحث سیاسی نفرمایید». در پاسخ یکی از برادران روحانی که علت نصب نوشته را از ایشان سؤال کرد، فرموده بود: در زمان رژیم گذشته، مردم گرفتاری‌هایی داشتند که به من مراجعه می‌کردند، تلفن می‌کردم به استاندار وقت برای رفع مشکلات مردم، گفته می‌شد ایشان در جلسه هستند. می‌گفتم: به آقای دکتر بگویید: جواد با شما کاری دارد. ایشان از جلسه خارج می‌شد و تلفن را پاسخ می‌داد. اما الآن به آقایان تلفن می‌زنم، تلفن مرا پاسخ نمی‌دهند. آیا اینها که تلفن مرا جواب نمی‌دهند، به مردم پاسخگو هستند.

- یکی از شاگردان آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره) برایم نقل می‌کرد: مرحوم آقای واله در بیمارستان بستری بود. روزی به دیدارش رفتیم. حالش بسیار نگران‌کننده بود. از بیمارستان به منزل آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی رفتیم. حال نامساعد آقای واله را خدمت

ایشان نقل کردیم و از ایشان خواسته شد که به فلانی [نامش را نبرد] تلفن کنید و بخواهید که از آقای واله مراقبتی ویژه شود. میرزا جواد آقا چیزی نفرمود. دوباره تکرار شد. ایشان فرمود: من این کار را نمی‌کنم. عرض شد: آقا! جان مؤمنی در خطر است و چه عیبی دارد که این کار را انجام دهید! با ناراحتی و صورت برافروخته فریاد زد که من این کار را نمی‌کنم؛ چون او مرا خوار می‌کند و خداوند، اجازه نمی‌دهد که مؤمن خود را خوار و ذلیل کند. فریاد بلند او را در مدت مراوده طولانی هرگز نشنیده بودیم. سکوت کردیم و چیزی گفته نشد. اندکی گذشت. بعد فرمود: با دکتر فرید تماس بگیرید و به ایشان بگویید: جواد گفته است که به آقای واله رسیدگی کنید. من پیام مرحوم میرزا جواد آقا را به دکتر رساندم و ایشان تیمی از پزشکان را برای رسیدگی به درمان آقای واله تشکیل داد.^۱

ششم: عروج ملکوتی استاد

مردان الهی و دانشمندان سالک الی الله، در این دنیا آن چنان زیستند که آخرت را برای خود بخرند. از این رو، گسستن از علایق دنیوی را پرواز به سوی عالم ملکوت می‌دانند و از زندگی در دنیا با اغتنام فرصت و بندگی دائمی، ره توشه‌ای شادی آفرین برای آخرت خود تهیه می‌کنند. آنان مرگ را برای خود، غم نمی‌بینند؛ بلکه آن را سرآغاز سرور و اتصال به عالم معنا و معبود خویش می‌بینند. چنان به سر می‌برند که گویا هر لحظه، آماده رفتن هستند و مرگ و مراحل بعد از آن، نصب العین آنان است. این جمله، مکرر از زبان مرحوم میرزا شنیده می‌شد که اکنون پایی در دنیا و قدمی دیگر در گور دارم و از حالات ایشان کاملاً آشکار بود که از مرگ نمی‌هراسد؛ بلکه هراس او از دوری خداوند بود.

در اواخر عمر - که در بیماری شدید به سر می‌برد -، دکتر از ایشان سؤال می‌کند: آقا! درد دارید؟ ایشان می‌فرماید: خیر، دردی ندارم. ولی غم دارم، غم دوری از محبوب. یکی از مراقبین ایشان می‌گفت: در چند ماهه آخر عمر - که گویا می‌فهمیدند وصال به محبوب نزدیک شده -، بیشترین ذکری که بر لب داشتند، ذکر «یا الله» بود.^۲

۱. حجة الاسلام آقای تقی خدام.

۲. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۳۰.





شخصی از اعضای گروهک منافقین، به ایشان تلفن می‌زند و تهدید می‌کند. آقا در جوابش می‌گویند: پسر جان! اگر قصد داری مرا بکشی، من رأس ساعت یک ربع به هفت از منزل خارج می‌شوم و مسیر بنده از کوچهٔ مستشار است به سوی مسجد ملا حیدر، که ساعت هفت صبح آن‌جا باشم. اگر می‌خواهی کاری بکنی، این موقع بهتر است. چون کوچه خلوت و رفت و آمد کمتر است. زهی سعادت است برای این جانب. زیرا من عمر خود را کرده‌ام و بهتر از این چیست که به لقای خدا نائل شوم؛ فردا بیا و قصد خود را انجام بده. بعداً می‌فرمود: فردا من رفتم؛ ولی او بد قولی کرد و نیامد.^۱

آری لحظه‌ای از یاد خدا غفلت نمی‌ورزید و اکثر اوقات، متذکر به مرگ و قیامت بود. مسئلهٔ مرگ برای ایشان، کاملاً حل شده بود و ابدأ از آن هیچ گونه ترس و هراسی نداشت و حتی شیفته و عاشق آن بود و انتظار آن را می‌کشید. هنگامی که دکتر معالج از ایشان احوال‌پرسی کرد و اظهار داشت خوب است برای بهبود حالتان شما را به بیمارستان منتقل کنیم، فرمود: من سلامت را برای چه می‌خواهم، من عاشق مرگم و می‌خواهم مرگ مرا فرا بگیرد و به نشئهٔ دیگری سفر کنم.^۲

برخی افراد در دنیا از خواب غفلت، بیدار نمی‌شوند و برای خود زاد و توشهٔ آخرت، تهیه نمی‌کنند. لذا به اعمال دیگران یا فرزندان که بعد از او انجام می‌دهند، دل می‌بندند. مرحوم میرزا با بندگی خدا و هوشیاری در دنیا و اعمال صالح و اشتغالات معنوی، آن چنان آخرت خود را آباد کرده بود که خود مشتاق رسیدن به آن بود و هیچ گونه وصیتی هم برای بعد از خود نداشت. فقط وصیت کرده بود که هر جا فوت کرد، در همان‌جا ایشان را دفن کنند و بدون سر و صدا به قبرستان عمومی ببرند و برای ایشان، هیچ گونه محفلی به صورت برگزاری ختم، یا هفتم و چهلم یا سال نگیرند. در این باب، دیدن وصیت‌نامهٔ ایشان، تنبیه آفرین است.

الف - وصیت‌نامه

جسدم را در قبرستان عمومی خارج شهر یا محل مباحی خارج شهر - هر جا باشد - دفن

۱. خاطراتی از آئینه اخلاق، ص ۵۶.

۲. همان، ص ۷۳-۷۴.

کنند. علی ای حال، جسد مرا به سرعت و بدون سرو صدا و اطلاع دادن به اشخاص و مردم باید در بیابان یا قبرستان عمومی مردم دفن نمایند، و به صورت هفته و چهلم و سال مجلسی برپا نکنند. هرکس خواست برای من، خودش در هر موقع، طلب مغفرت می نماید. به این رقم تنها، من راضی و خرسند هستم. ان شاء الله تعالی - جواد.

فرزندان من، هر موقع خواستند برای من خیراتی بدهند، مختصر نمازی بخوانند و روزه ای بگیرند نیز، خوشحال خواهم بود ان شاء الله تعالی. و آنان را وصیت می کنم فقط به تقوا و اطاعت خداوند متعال در همه حالات از زندگی شان. والسلام علی من اتبع الهدی. برج ۵۸/۶ - جواد.^۱

ب - عروج روح با تلاوت آیه شریفه بشارت

پسر بر بالین پدر، مشغول خواندن سوره یس است. روح با عالم ارواح و ملکوت اعلی، رابطه برقرار کرده است. در حال جدایی و فراق از کالبد خاکی، در تلاطم و تکاپوست. روحی که قبل از این هم عروج کرده؛ ولی دوباره باز گشته بود، گویا که این مرتبه؛ عروج ابدی خواهد کرد. لذا درنگ می کند و در انتظار است؛ انتظار بشارت و مژده ای از طرف رب کریم. او وجودی است که سال ها با ایمان و تقوا، تقید و تعبد، ملازم و همراه بوده و همواره می گفته است: ﴿إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ﴾ (یس: ۲۶: ۵۲) پس به دور از انتظار نیست که در این لحظه حساس و سرنوشت ساز هم با همین آیات رحمانی پرواز کند. پسر به آیه مژده می رسد: ﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾ (یس: ۳۶: ۶۲) که روح از کالبد پاک و مطهر آن عزیز، به سوی معبود و محبوب واقعی خویش پرواز می کند و به لقای رب رحیم، نایل می گردد. روان پاکش شاد و مقام عالی اش متعالی باد! بیماری کبد - که مدتی او را بستری کرده بود -، سرانجام در سحرگاه سه شنبه دوم آبان ماه ۱۳۶۸ شمسی [برابر با ۲۳ ربیع الاول ۱۴۱۰ قمری] او را از پا درآورد. با انتشار خبر ارتحالش، جنازه وی عصر همان روز، با شکوه خاصی تا بارگاه ملکوتی حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، تشییع شد و پس از اقامه نماز، طبق وصیت آن مرحوم، در قبرستان عمومی مشهد [بهشت رضا] در کنار شهدای انقلاب، به خاک سپرده شد.^۲

۱. مجله مشکوة: ۳۶-۳۷، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. همان، ش ۳۶-۳۷، ص ۱۷۵-۱۷۷.





شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني

تفسیر سوره حمد

آیت الله میرزا جواد آقا تهرانی (ره)





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی